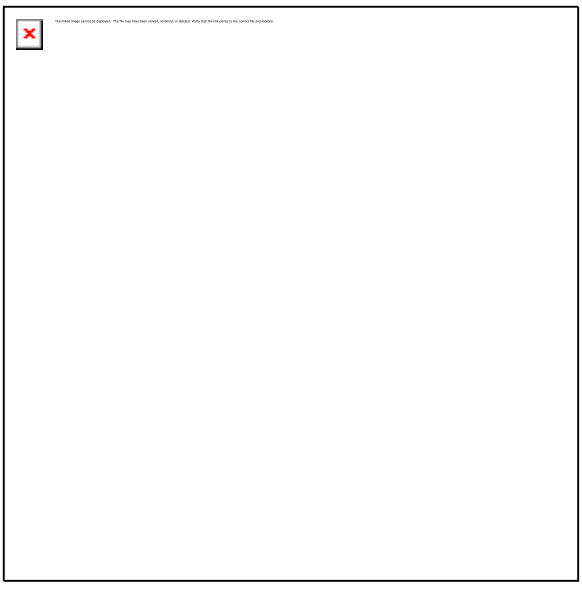
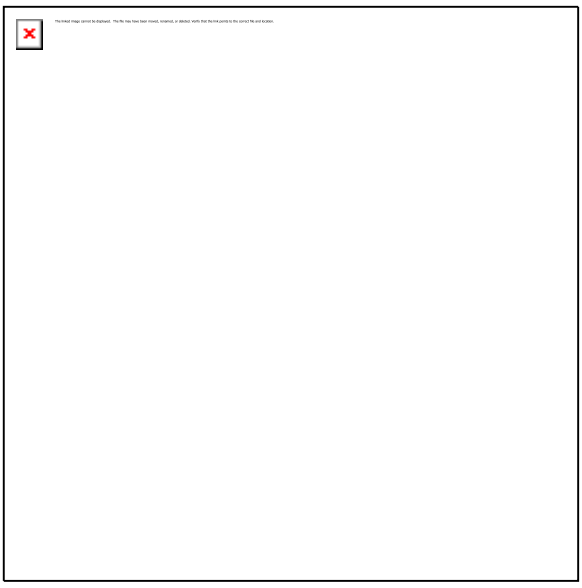

The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.


The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

مقدمه:

بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

وَ الحَمدُ للَّهِ رَبِّ العالَمينَ

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّة إلّا بِاللَهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

درود بیکران بر روان پاک خاتم پیمبران محمّد مصطفی، و وصیّ والا تبارش علیّ مرتضی و یازده فرزند از اولاد امجاد او باد؛ بالاخصّ ولیّ دائره امکان حضرت امام زمان: محمّد بن الحسن قائم آل محمّد که کاروان عالم هستی را با جذبه و عشق در حرکت بسوی عالم اطلاق و توحید حضرت حقّ ـ جلّ و علا ـ رهبری می کنند.

وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ.[1]

از آنجائی که دوران امامت حضرت امام حسن مجتبی و حضرت سید الشّهداء علیهما السّلام از

---

[1] آیه ۷۳، از سوره ۲۱: الأنبیآء

سخت‌ترین و تاریکترین دوره‌ها از نقطه نظر فشار و غلبه حکومت جائره بنی امیه بوده است، که اختناق و تدلیس و تلبیس و جهل و ریا و کذب و خدعه بحدّ اعلای خود رسیده بود، همانطور که از خطبه حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام در اواخر عمر شریف مشهود است؛ آنجا که می‌فرماید:

وَ اعْلَمُوا رَحِمَكمُ اللَهُ! أَنَّكمْ فِی زَمَانٍ الْقَآئِلُ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ، وَ اللِسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كلِيلٌ، و اللَازِمُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ. أَهْلُهُ مُعْتَكفُونَ عَلَى الْعِصْيانِ، مُصْطَلِحُونَ عَلَى الإِدْهَانِ.

فَتَاهُمْ عَارِمٌ، وَ شَآئِبُهُمْ ءاثِمٌ؛ وَ عَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ، وَ قَارِئُهُمْ مُمَاذِقٌ؛ لَا يعَظِّمُ صَغِيرُهُمْ كبِيرَهُمْ، وَ لَا يعُولُ غَنِيهُمْ فَقِيرَهُمْ.[1]

«و بدانید ـ خدای شما را رحمت کند ـ شما در زمانی قرار گرفته‌اید که گوینده حقّ در این زمان کم است، و زبان از بیان گفتار راست، خسته و نارسا و ناگویاست.

کسیکه ملازمت حقّ کند ذلیل است. اهل این

[1] «نهج البلاغة» خطبه ۲۳۱؛ و از شرح عبده، طبع مصر: ج ۱، ص ٤٦٢

زمان

روی بدنیا آورده، و در آستان معصیت اعتکاف نموده‌اند؛ و با تکاهل و سستی، سازش و آشتی کرده‌اند.

جوان آنها بداخلاق، و پیر آنها گنهکار، و عالم آنان منافق، و قاری قرآن آنها اهل غشّ و آلودگی است.

کوچکان به بزرگان وقعی ننهاده و آنان را محترم نمی‌شمارند، و اغنیاء و ثروتمندان امور فقرا را تکفّل نمی‌نمایند.»

از این دو امام هُمام با آنکه علاوه بر طول مدّت حیاتشان، تنها مدّت امامت و ولایت هر یک از آنها در حدود ده سال بطول انجامید و طبعاً باید هزاران روایت و حدیث و خطبه و موعظه در تفسیر قرآن و غیر آن در دست باشد؛ بیش از یکی دو حدیث در فقه و چند حدیث در تفسیر نرسیده است، و خُطَب و مواعظ و کلمات آنان نیز در نهایت اختصار و ایجاز و قلّت است.

با آنکه از بازرگانان حدیث چون أبو هُرَیره و غیر او هزاران حدیث مجعول و کاذب که مضمون آن حکایت از تطابق با سیاست وقت می‌کند، کتب و

دفاتر و تاریخ را پُرکرده است.

معلوم است با وجود آن تاریکی و ابهام و فشار، یا اصولًا کمتر به آن بزرگواران مراجعه می‌نموده و از دریای

موّاج علوم آنان بهره گیری می‌شده است؛ و یا روایات مرویه از آنها به علّت دِهشت و وحشت و اضطراب راویان، دچار محو و زوال قرار گرفته و طبعاً به طبقات بَعد منتقل نگردیده است.

از حضرت سید الشّهداء علیه السّلام اندکی از خُطَب و مواعظ رسیده، که معلّم درس آزادگی و فرزانگی و ایمان و ایقان است؛ و معلومست که از مصدر ولایت ترشّح گردیده است؛ که:

وَ إنَّا لَامَرَآءُ الْکلَامِ، وَ فِینَا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ، وَ عَلَینَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ.[1]

«و بدرستیکه ما آفرینندگان و خلّاقان و امیران گفتار هستیم؛ عروق و ریشه‌های سخن گفتن، در ما پنجه افکنده و ثابت شده و رشد کرده، و شاخه هایش نیز در خانه ما آویزان و سرازیر شده است.»

بنابراین، آنان دارای اصل و فرع کلام، که نماینده اصول و فروع از معانی و حقائق است می‌باشند.

و چه خوب بود فرمایشات آن حضرت که

---

[1] «نهج البلاغة» خطبه ۲۳۱؛ و از شرح عبده، طبع مصر: ج ۱، ص ٤٦١.

حاوی

یک دنیا عزّت و شرف و سربلندی و استقلال و ایمان و ایقان و صبر و ثبات و فتوّت و جوانمردی است، در روی تابلوها و پرده‌هائی با ترجمه شیرین و شیوای آن نوشته می‌شد و مانند اشعار محتشم در مجالس عزاداری و تکایا نصب می‌گردید، تا واردین و شرکت کنندگان در مجلس، در عین استفاده سمعی از خطبا و گویندگان راستین؛ استفاده بصری نیز نموده، و عین آن کلمات را حفظ و سرمشق زندگی و عمل خود قرار می‌دادند.

جزوه‌ای که فعلًا از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرد، عین برخی از کلمات حضرت سید الشُّهداء علیه السّلام است که این حقیر با ذکر مدارک، از کتب معتبره نقل کرده؛ و فقط به ترجمه آن اکتفا شده است، و از شرح و بسط خودداری شده؛ تا آنکه به واسطه ایجاز و اختصار، قابل آن باشد که بر روی پرده‌ها و تابلوها نوشته شده و در مجالس و محافل، در مرآی و منظر حاضرین قرار گیرد، و در عین حال به واسطه سادگی قابل استفاده عموم برادران دینی بوده باشد.

از طلّاب علوم دینیه و دانشجویان متعهّد،

مترقّب است که عین کلمات و خطب را حفظ کنند و با خطبه‌ها و سخنرانیهای خود، اذهان عامّه مردم را به لَمَعات پر فروغ

انوار ساطعه حسین علیه السّلام روشن کنند؛ و این میراث پر مایه را که از مداد علماء و دماء شهداء سَلَف به ما رسیده است، به نسل خَلَف انتقال دهند. شَکرَ اللَهُ مَساعیهُمُ الجَمیلةَ و زادَهم إیمانًا و تقوی و عِلمًا و عملًا.

و السّلامُ علَینا و علَیهم و علَی عبادِ اللَه الصّالحین و رحمةُ اللَه و برکاتُه.

سید محمّد حسین حسینی طهرانی

اذان ظهر روز عاشوراء ۱۴۰۲ هجریه قمریه

در مشهد مقدّس رضوی علیه السّلام

أعوذُ بِاللَهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

وَ صَلَّى اللَهُ عَلَى سَيدِنا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيبينَ الطّاهِرينَ

وَ لَعْنَة اللَهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الانَ إلَى قِيامِ يوْمِ

الدّينِ

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّة إلّا بِاللَهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

خطبه سيد الشّهداء راجع به معرفت خدا و امام

از جمله فرمايشات حضرت سيد الشّهداء أبا عبد الله الحسين بن علىّ بن أبى طالب عليهم السّلام است كه روزى به عنوان خطبه براى اصحاب خود ايراد نمودند:

أَيهَا النَّاسُ! إنَّ اللَهَ مَا خَلَقَ خَلْقَ اللَهِ إلَّا لِيعْرِفُوهُ؛ فَإذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، وَ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَة مَا سِواهُ.

فَقَالَ رَجُلٌ: يا بْنَ رَسُولِ اللَهِ! مَا مَعْرِفَة اللَهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَة أَهْلِ كلِّ زَمَانٍ، إمَامَهُ الَّذِى يجِبُ عَلَيهِمْ طَاعَتُهُ[1].

---

[1] اين سخن حضرت را در «ملحقات إحقاق الحقّ» ص ٥٩٤ از ج ١١، از علّامه شهير به ابن حسنويه در كتاب «دُرّ بحرِ المناقب» ص ١٢٨، مخطوط

«ای مردم! بدرستیکه خداوند خلق خود را نیافریده است، مگر از برای آنکه به او معرفت و شناسائی پیدا کنند.

پس زمانیکه او را بشناسند، در مقام بندگی و عبودیت او بر می‌آیند؛ و به واسطه عبادت و بندگی او از عبادت و بندگی غیر او از جمیع ما سِوی مُستغنی می‌گردند.

در اینحال مردی گفت: ای پسر رسول خدا! معرفت خداوند عزّ و جلّ چیست؟

حضرت فرمود: معرفت و شناخت اهل هر زمان، امام خود را که واجب است از او اطاعت و پیروی نمایند».

خطبه سید الشّهداء راجع به اصلاح مردم و بیان علت قیام خود

و در آخر خطبه‌ای که درباره ترک امر به معروف و نهی از منکر، و قیام ظَلَمه و حکّام جائر ایراد نموده‌اند، و مفصّلًا از محرومیت مظلومان و

از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: حسین بن علیّ علیه السّلام برای ایراد خطبه بسوی اصحابشان خارج شدند و چنین فرمودند.

تفرّق از حقّ بیان می‌فرمایند، و در ضمن گوشزد می‌کنند که:

مَجَارِی الامُورِ وَ الاحْکامِ عَلَی أَیدِی الْعُلَمَآءِ بِاللَهِ، الامَنَاءِ عَلَی حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ؛ چنین می گویند که:

اللَهُمَّ إنَّک تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یکنْ مَا کانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِی سُلْطَانٍ، وَ لَا الْتِمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ؛ وَ لَکنْ لِنَرَی الْمَعَالِمَ مِنْ دِینِک، وَ نُظْهِرَ الإصْلَاحَ فِی بِلَادِک، وَ یأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِک، وَ یعْمَلَ بِفَرَآئِضِک وَ سُنَنِک وَ أَحْکامِک.

فَإنْ لَمْ تَنْصُرُونا[1] وَ تُنْصِفُونَا قَوِیَ الظَّلَمَة

---

[1] در طبع اوّل «لمعات الحسین» علیه السّلام که گراور عین خطّ حقیر بود، طبق نسخه وحیده نزد حقیر از کتاب «تحف العقول» که طبع مکتبه صدوق با تصحیح دانشمند محترم جناب آقای حاج علی اکبر غفاری امدّ الله فی عمره الشّریف بود، این کلمه بصورت فإنّکم تنصرونا ضبط شده بود، و ما هم به همان نهج آورده و ترجمه نمودیم؛ ولی همانطور که پیداست معنی سلیس نیست و دارای تعقید معنوی و نیاز به تقدیر حذف دارد تا با مراد سازگار آید. پس از طبع کتاب باز به چند نسخه خطّی مراجعه شد، در آنها هم با همین عبارت: فإنّکم تنصرونا بود. و از طرفی چون جناب مصحّح گرامی، با حقیر سابقه دوستی و آشنائی داشتند و حقیر پشتکار ایشان را در مراجعه به مصادر و دقّت تصحیح می‌دانستم برای رفع محذور و توضیح مطلب به ایشان ارجاع شد.

در پاسخ چنین فرموده بودند: ما در حین طبع کتاب «تحف العقول» به چندین مصدر خطّی مراجعه نمودیم، در همه آنها فإنّکم تنصرونا بود، و چون خود ما هم معنی را غیر سلیس یافتیم و از طرفی تصرّف در عبارت صاحب کتاب غلط است، لهذا با همین لفظ طبع نمودیم. سپس بطور قطع و یقین از شواهد و قرائن معلوم شد که: اصل عبارت فإنْ لَم تنصرونا بوده است، بعداً نسخه نویسان نون را به لام متّصل نموده، فإنْلَم تنصرونا نوشته‌اند؛ و چون اینگونه کتابت معهود نبوده است نسخه نویسان بعدی تصوّر کرده‌اند در اصل فإنّکم تنصرونا بوده است، لهذا سرکشی بر روی لام قرار داده و آنرا بصورت کاف در آورده‌اند؛ و بدین ترتیب در سیر تحریفات و تصحیفات کتابتی اینگونه تغییر حاصل شده است. بنابراین عبارت اصل

عَلَیکمْ،

وَ عَمِلُوا فِی إطْفَآءِ نُورِ نَبِیکمْ؛ وَ حَسْبُنَا اللهُ، وَ عَلَیهِ تَوکلْنَا، وَ إلَیهِ أَنَبْنَا، وَ إلَیهِ الْمَصِیرُ.[1]

«بار پروردگارا! حقّاً تو می‌دانی که آنچه از ما تحقّق یافته (از میل به قیام و اقدام و امر به معروف و نهی از منکر و نصرت مظلومان و سرکوبی ظالمان) بجهت میل و رغبت رسیدن به سلطنت و قدرت مفاخرت انگیز و مبارات‌آمیز نبوده است؛ و نه از جهت درخواست زیادیهای اموال و حُطام دنیا!

بلکه به علّت آنست که نشانه‌ها و علامت های

بدون تردید فإن لم تنصرونا می‌باشد- انتهی پیام جناب آقای غفّاری.
و چون این پاسخ مورد قبول و امضای حقیر واقع شد، در طبع مجدّد آن که به شکل حروفی تحقّق یافت بصورت فإن لم تنصرونا ضبط و به همینگونه ترجمه شده است

[1] «تُحف العقول» ص ۲۳۹، از طبع حروفی

دین تو را ببینیم، و در بلاد و شهرهای تو صَلاح و اصلاح ظاهر سازیم؛ و تا اینکه ستمدیدگان از بندگانت در امن و امان بسر برند، و به واجباتِ تو و سنّت‌های تو و احکام تو رفتار گردد.

پس هان ای مردم! اگر شما ما را یاری ندهید و از درِ انصاف با ما در نیائید؛ این حاکمان جائر و ستمکار بر شما چیره می‌گردند، و قوای خود را علیه شما بکار می‌بندند، و در خاموش نمودن نور پیغمبرتان می‌کوشند.

و خدا برای ما کافی است، و بر او توکّل می‌نمائیم، و به سوی او باز می‌گردیم، و به سوی اوست همه بازگشت‌ها.»

وصیت حضرت به محمّد بن حنفیه

و در وقتی که آن حضرت می‌خواستند از مدینه منوّره به مکّه مکرّمه حرکت کنند، وصیت نامه‌ای نوشته و آن را به خاتم خود ممهور نمودند؛ و سپس آن را پیچیده و به برادر خود محمّد بن حنفیه تسلیم نمودند. و پس از آن با او وداع نموده و در جوف شب سوّم شعبان سنه شصت هجری با جمیع اهل بیت خود به سمت مکّه رهسپار شدند. و آن

وصیت چنین است:

بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَينُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنَفِيه:

إِنَّ الْحُسَينَ بْنَ عَلِيٍّ يشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيک لَهُ. وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، جَآءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ. وَ أَنَّ الْجَنَّه وَ النَّارَ حَقٌّ. وَ أَنَّ السَّاعَة ءَاتِية لَا رَيبَ فِيهَا. وَ أَنَّ اللَهَ يبْعَثُ مَنْ فِى الْقُبُورِ.

إِنِّى لَمْ أَخْرُجْ أَشِرًا وَ لَا بَطِرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الإِصْلَاحِ فِى أُمَّة جَدِّى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ؛ أُرِيدُ أَنْ ءَامُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكرِ، وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّى وَ سِيرَةِ أَبِى عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ عليه السَّلامُ.

فَمَنْ قَبِلَنِى بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ، وَ مَنْ رَدَّ عَلَىَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يقْضِىَ اللَهُ بَينِى وَ بَينَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ؛ وَ هُوَ خَيرُ الْحَاكمِينَ.

وَ هَذِهِ وَصِيتِى إِلَيک يا أَخِى؛ وَ مَا تَوْفِيقِى إِلَّا بِاللَهِ، عَلَيهِ تَوكَلْتُ وَ إِلَيهِ أُنِيبُ. وَ السَّلَامُ عَلَيک وَ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى. وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَهِ

الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ.[1]

«بسم الله الرّحمن الرّحیم. اینست آن وصیتی که حسین بن‌علیّ بن أبی طالب به برادرش: محمّد که معروف به ابن حنفیه است می‌نماید:

حقّاً حسین بن علیّ گواهی می‌دهد که هیچ معبودی جز خداوند نیست؛ اوست یگانه که انباز و شریک ندارد. و بدرستیکه محمّد صلّی الله علیه و آله، بنده او و فرستاده اوست که به حقّ از جانب حقّ آمده است.

و اینکه بهشت و جهنّم حقّ است، و ساعت قیامت فرا می‌رسد و در آن شکی نیست. و اینکه خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند بر می‌انگیزاند.

من خروج نکردم از برای تفریح و تفرّج؛ و نه از برای استکبار و بلندمنشی، و نه از برای فساد و خرابی، و نه از برای ظلم و ستم و بیدادگری! بلکه

---

[1] این وصیّت را محدّث قمّی در «نفس المهموم» ص ٤٥، از علّامه مجلسی در «بحار الأنوار» از محمّد بن أبی طالب موسوی آورده. و نیز در «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ١١، ص ٦٠٢، از خوارزمی در کتاب «مقتل الحسین» ج ١، ص ١٨٨ طبع نجف آورده است. و در «مقتل علّامه خوارزمی» ج ١، ص ١٨٨ موجود است.

خروج من برای اصلاح امّت جدّم محمّد صلّی الله علیه و آله می‌باشد.

من می‌خواهم امر به معروف نمایم، و نهی از منکر کنم؛ و به سیره و سنّت جدّم، و آئین و روش پدرم علیّ بن أبی طالب علیه السّلام رفتار کنم.

پس هر که مرا بپذیرد و به قبولِ حقّ قبول کند، پس خداوند سزاوارتر است به حقّ.

و هر که مرا در این امر ردّ کند و قبول ننماید، پس من صبر و شکیبائی پیشه می‌گیرم، تا آنکه خداوند میان من و میان این جماعت، حکم به حقّ فرماید؛ و اوست که از میان حکم کنندگان مورد اختیار است.

و این وصیت من است به تو ای برادر! و تأیید و توفیق من نیست مگر از جانب خدا؛ بر او توکّل کردم، و به سوی او بازگشت می‌نمایم. و سلام بر تو و بر هر که از هدایت پیروی نماید.

و هیچ جنبش و حرکتی نیست، و هیچ قوّه و قدرتی نیست؛ مگر به خداوند بلند مرتبه و بزرگ.»

مواعظ حضرت سید الشّهداء در تحریض و

تشویق بر کارهای پسندیده

و از جمله خطبه‌های آن حضرت است که علیّ بن

عیسی إربلی آورده است:

خَطَبَ الْحُسَینُ علیه السلام، فَقَالَ: أَیهَا النَّاسُ! نَافِسُوا فِی الْمَکارِمِ، وَ سَارِعُوا فِی الْمَغَانِمِ، وَ لَا تَحْتَسِبُوا بِمَعْرُوفٍ لَمْ تَعْجَلُوا. وَ اکسِبُوا الْحَمْدَ بِالنُّجْحِ، وَ لَا تَکتَسِبُوا بِالْمَطَلِ ذَمًّا؛ فَمَهْمَا یکنْ لِاحَدٍ عِنْدَ أَحَدٍ صَنِیعَة لَهُ رَأَی أَنَّهُ لَا یقُومُ بِشُکرِهَا فَاللَهُ لَهُ بِمُکافَأَتِهِ؛ فَإِنَّهُ أَجْزَلُ عَطَآءً وَ أَعْظَمُ أَجْرًا.[1]

وَ اعْلَمُوا أَنَّ حَوَآئِجَ النَّاسِ إِلَیکمْ مِنْ نِعَمِ اللَهِ عَلَیکمْ؛ فَلَا تَمَلُّوا النِّعَمَ فَتَحُورَ نِقَمًا.[2]

وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْمَعْرُوفَ مُکسِبٌ حَمْدًا، وَ مُعْقِبٌ أَجْرًا. فَلَوْ رَأَیتُمُ الْمَعْرُوفَ رَجُلًا رَأَیتُمُوهُ حَسَنًا جَمِیلًا یسُرُّ النَّاظِرِینَ؛ وَ لَوْ رَأَیتُمُ اللُؤْمَ رَأَیتُمُوهُ سَمِجًا مُشَوَّهًا تَنَفَّرُ مِنْهُ الْقُلُوبُ، وَ تَغُضُّ دُونَهُ

---

[1] از کلمه مَهْما یَکنْ تا اینجا را حاجی نوری (قدّه) در «مستدرک الوسآئل» ج ۲، ص ۳۹٦، در کتاب امر به معروف و نهی از منکر، حدیث شماره ٦، از «کشف الغمّة» نقل کرده است.

[2] از کلمه وَاعْلَموا تا اینجا را از «کشف الغمّة» با عبارت فَتَحولَ نِقَمًا، و از «بحار الانوار» از «اعلام الدّین» دیلمی با عبارت فتَحوَّلَ إلی غَیْرِکمْ، مرحوم نوری در «مستدرک» ج ۲، ص ۳۹۹، به شماره ۱ در باب وجوب حسن جواب النّعم بالشّکر و أدآء الحقوق، از کتاب أمر به معروف نقل نموده است.

الأبْصَارُ.[1]

أيهَا النّاسُ! مَنْ جَادَ سَادَ؛ وَ مَنْ بَخِلَ رَذِلَ. وَ إنَّ أَجْوَدَ النَّاسِ مَنْ أَعْطَى مَنْ لَا يرْجُوهُ. وَ إنَّ أَعْفَى النَّاسِ مَنْ عَفَا عَنْ قُدْرَة. وَ إنَّ أَوْصَلَ النَّاسِ مَنْ وَصَلَ مَنْ قَطَعَهُ.

وَ الاصُولُ عَلَى مَغَارِسِهَا بِفُرُوعِها تَسْمُو؛ فَمَنْ تَعَجَّلَ لِاخِيهِ خَيرًا وَجَدَهُ إذَا قَدِمَ عَلَيهِ غَدًا.

وَ مَنْ أَرَادَ اللَهَ تَبَارَک وَ تَعَالَى بِالصَّنِيعَة إلَى أَخِيهِ كافَأَهُ بِهَا فِى وَقْتِ حَاجَتِهِ، وَ صَرَفَ عَنْهُ مِنْ بَلآءِ الدُّنْيا مَا هُوَ أَكثَرُ مِنْهُ. وَ مَنْ نَفَّسَ كرْبَة مُؤْمِنٍ فَرَّجَ اللَهُ عَنْهُ كرَبَ الدُّنْيا وَ الآخِرَة. وَ مَنْ أَحْسَنَ أَحْسَنَ اللَهُ إلَيهِ؛ وَ اللَهُ يحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.[2]

«حسين عليه السّلام خطبه‌ای انشاء نموده و فرمود:

---

[1] از كلمه واعْلَموا تا اينجا را در «مستدرک» ج ۲، ص ۳۹٤، به شماره ۱۸ در باب استحباب معروف و كراهت ترک آن از كتاب أمر به معروف، حاجی نوری (قدّه) از «بحار الأنوار» از «اعلام الدّين» ديلمی نقل كرده است با دو كلمه زياده بر آن: اوّل اينكه پس از يَسُرُّ النّاظِرِينَ، عبارت و يَفوقُ الْعالَمينَ را آورده است. دوّم اينكه پس از كلمه سَمِجًا، قَبيحًا را اضافه نموده است.

[2] كشف الغمّة» طبع سنگی، ص ۱۸٤

ای مردم! در صفات حمیده بر یکدیگر افتخار کنید! و بر مکارم اخلاق مباهات نمائید! و در فراگیری از ثمرات با ارزش روحی و معنوی شتاب ورزید! کار نیکی را که در آن سرعت ندارید، به حساب نیاورید! با ظفر و پیروزی در به پایان رساندن کار، ستایش و تمجید برای خود بیافرینید! و با سستی و کندی کسب سرزنش و مذمّت نکنید! و بدانید که: در هر شرط و موقعیتی که کسی به دیگری احسان نموده و چنین می‌پندارد که او به شکرش قیام نکرده و به سپاس برنخاسته است، خداوند خودش برای او جزا و پاداش است؛ چون بخشش خداوند فراوان‌تر و سرشارتر، و مزدش بزرگتر است.

و بدانید که حوائج مردم به شما از جمله نعمتهای خداوندی است بر شما؛ پس با این نیازمندیها با ملال و خستگی مواجه نشوید تا آن نعمتها به مکافات و انتقام تبدیل نشود.

و بدانید که کارهای خوب و پسندیده، ستایش و آفرین را در بر دارد، و اجر و پاداش نیک را به دنبال می‌کشد. و اگر شما خوبی و پسندیدگی

را به

صورتی مجسّم می‌دیدید، هر آینه آن را به صورت مردی زیبا و نیکو روی و جمیل المنظر می‌یافتید، که برای نظاره کنندگان بهجت بخش و مسرّت‌آمیز بود. و اگر شما زشتی و نکوهیدگی را به صورتی مجسّم می‌دیدید، هر آینه آن را به صورت مردی زشت و کریه المنظر می‌یافتید که دل‌ها از او می‌رمید، و در برابر آن چشم‌ها و نگاه‌ها به زیر می‌آمد.

ای مردم! کسی که بخشش کند سرور و بزرگ می‌شود؛ و کسی که بخل ورزد به پستی می‌گراید. و سخی‌ترین مردم آنکس است که ببخشد به کسی که در او امید تلافی و پاداش ندارد. و با گذشت‌ترین مردم کسی است که با وجود قدرت و توانائی عفو پیشه گیرد. و پیوند کننده‌ترین مردم کسی است که با افرادی که با او بریده‌اند بپیوندد.

تنه درختان و غیرها با وجود اتّکای آنها به ریشه‌های خود، به واسطه شاخه‌ها بالا می‌روند و رشد می‌کنند و بهره می‌دهند. پس هر کس برای رسانیدن خیری به برادرش شتاب ورزد؛ شاخه‌ای از

درخت معنویت آفریده؛ فردا که بر آن وارد

می شود آن خیر را خواهد یافت.

و کسی که در احسانی که به برادرش کرده است خدا را در نظر داشته و برای رضای او انجام داده است، خداوند در وقت نیازمندی او، آن خیر را به او می‌رساند؛ و بیشتر از آن مقدار، از بلاهای دنیا را از او می‌گرداند و دور می‌کند. و کسی که غم و اندوه مؤمنی را بزداید، خداوند غم و غصّه‌های دنیا و آخرت را از او می‌گرداند. و کسی که نیکوئی کند، خداوند به او نیکوئی می‌کند. و البتّه خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

موعظه حضرت به مرد گناهکار

و از جمله مواعظ آن حضرت است:

رُوِیَ أَنَّ الْحُسَینَ بْنَ عَلِیٍّ عَلَیهِمَا السَّلَامُ جَآءَهُ رَجُلٌ وَ قَالَ: أَنَا رَجُلٌ عَاصٍ، وَ لَا أَصْبِرُ عَنِ الْمَعْصِیة؛ فَعِظْنِی بِمَوْعِظَة!

فَقَالَ علیه السلام: افْعَلْ خَمْسَة أَشْیآءَ؛ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ!

فَأَوَّلُ ذَلِک: لَا تَأْکلْ مِن رِزْق اللَهِ، وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ!

وَ الثَّانِی: اخْرُجْ مِنْ وِلَایة اللَهِ؛ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ!

وَ الثَّالِثُ: اطْلُبْ مَوْضِعًا لَا يرَاک اللَهُ، وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ!

وَ الرَّابِعُ: إذَا جَآءَ مَلَک الْمَوْتِ لِيقْبِضَ رُوحَک فَادْفَعْهُ عَنْ نَفْسِک، وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ!

وَ الْخَامِسُ: إذَا أَدْخَلَک مَالِک فِی النَّارِ فَلَا تَدْخُلْ فِی النَّارِ، وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ![1]

«روایت شده است که مردی به نزد حضرت حسین بن علیّ علیهما السّلام آمد و گفت: من مردی هستم اهل گناه، و توانائی شکیبائیِ گذشت از معصیت را ندارم؛ پس شما مرا موعظه‌ای بنمائید!

حضرت در پاسخ او فرمودند: پنج کار بجای بیاور، و سپس هر گناهی بخواهی بکن!

اوّل آنکه: از روزیِ خدا مخور، و هر گناهی بخواهی بکن!

دوّم آنکه: از تحت قیومیت و ولایت خدا خارج

---

[1] در «بحار الانوار» طبع حروفی ج ۷۸، ص ۱۲۶، از «جامع الاخبار» روایت کرده است؛ ولیکن در «جامع الاخبار» در فصل ۸۹، در ص ۱۵۲ طبع مصطفوی این روایت را از حضرت علیّ بن الحسین علیهما السّلام روایت کرده است.

شو، و هر گناهی بخواهی بکن!

سوّم آنکه: برای گناه جائی را بطلب که خدا در آن ترا نبیند، و هر گناهی بخواهی بکن!

چهارم آنکه: چون مَلک الموت برای گرفتن جان تو آید او را از خود دور گردان، و هر گناهی بخواهی بکن!

پنجم آنکه: چون فرشته پاسدار دوزخ بخواهد ترا در آتش بیفکند تو در آتش داخل مشو، و هر گناهی بخواهی بکن!»

نامه حضرت درباره خیر دنیا و آخرت

و نیز از حضرت صادق علیه السّلام وارد است که فرمود:

حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِیهِ عَلَیهِمَا السَّلَامُ أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْکوفَة کتَبَ إِلَی الْحُسَینِ بْنِ عَلِیٍّ عَلَیهِمَا السَّلَامُ:

یا سَیدِی! أَخْبِرْنِی بِخَیرِ الدُّنْیا وَ الأَخِرَه!

فَکتَبَ علیه السلام: بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ طَلَبَ رِضَا اللَهِ بِسَخَطِ النَّاسِ کفَاهُ اللَهُ أُمُورَ النَّاسِ؛ وَ مَنْ طَلَبَ رِضَا النَّاسِ بِسَخَطِ اللَهِ

وكلَهُ اللَهُ إلَى النَّاسِ؛ وَ السَّلَامُ.[1]

«روایت کرد برای من پدرم، از پدرش ـ که بر آن دو سلام باد ـ که مردی از اهل کوفه، نامه‌ای به محضر حضرت حسین بن علیّ نوشت بدین مضمون:

ای سید من و آقای من! مرا خبر ده که خیر دنیا و آخرت چیست؟

حضرت برای او چنین نوشتند: بسم الله الرّحمن الرّحیم. امّا بعد، کسیکه رضای خدا را طلب کند، گرچه همراه با ناراحتی و غضب مردم باشد، خداوند او را از امور مردم کفایت می‌کند. و کسیکه رضا و پسند مردم را طلب کند به غضب و سَخط خداوند، خداوند امور او را به مردم می‌سپارد؛ و السّلام.»

پند و اندرزهای امام حسین علیه السلام درباره: علم، تجربه، شرافت، قناعت، دوستی،

---

[1] این روایت در کتاب «اختصاص» شیخ مفید در ص ۲۲۵، از طبع حروفی وارد است، و مجلسی رضوان الله علیه در جلد دهم «بحار» کمپانی در احوالات حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام (ج ۷۸، ص ۱۲٦ از طبع حروفی) و در جلد پانزدهم کمپانی در باب اداء فرائض و اجتناب از محارم نقل کرده است.

و نیز از کتاب «أعلام الدّین» روایتست که:

قَالَ عَلَيهِ السَّلامُ: دِرَاسَة الْعِلْمِ لِقَاحُ الْمَعْرِفَةِ. وَ طُولُ التَّجَارِبِ زِيادَة فِی الْعَقْلِ. وَ الشَّرَفُ التَّقْوَی. وَ الْقُنُوعُ رَاحَة الأبْدَانِ. وَ مَنْ أَحَبَّک نَهَاک؛ وَ مَنْ أَبْغَضَک أَغْرَاک.[1]

«حضرت سید الشّهداء علیه السّلام چنین فرمود: تدریس و تدرّس علم، پیوند معرفت است، و درازای مدّت تجربه موجب زیادی عقل است. و شرف انسان تقوای اوست. و قناعت پیشگی، راحت بدن است. و کسیکه تو را دوست دارد از ناشایستگی تو را منع می‌کند؛ و کسیکه تو را دشمن دارد تو را بکار زشت ترغیب می‌نماید.»

و نیز از مواعظ آن حضرت است که:

وَ قَالَ علیه السلام: إیاک وَ مَا تَعْتَذِرُ مِنْهُ؛ فَإنَّ الْمُؤْمِنَ لَا یسِیءُ وَ لَا یعْتَذِرُ، وَ الْمُنَافِقُ کلَّ یوْمٍ یسِیءُ وَ یعْتَذِرُ.[2]

«و حضرت فرمودند: بپرهیز از انجام کاری

---

[1] این روایت را مجلسی در «بحار الأنوار» ج ۷۸ از طبع حروفی ص ۱۲۸، از کتاب «اعلام الدّین» آورده است.

[2] «تحف العقول» ص ۲٤۸؛ و «بحار الأنوار» جلد ۷۸، ص ۱۲۰، از «تحف العقول»

که موجب پوزش و عذرخواهی تو گردد؛ مؤمن کسی است که بدی نمی‌کند و عذر خواهی نیز نمی‌نماید، و امّا منافق کسی است که هر روز بدی می‌کند و سپس پوزش می‌طلبد.»

و نیز از مواعظ آن حضرت است که:

وَ قَالَ لِابْنِهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَینِ عَلَیهِمَا السَّلَامُ: ای بُنَیَّ! إیاک وَ ظُلْمَ مَنْ لَا یجِدُ عَلَیک نَاصِرًا إِلَّا اللَهَ جَلَّ وَ عَزَّ.[1]

«و به فرزندش حضرت سجّاد، علیّ بن الحسین علیهما السّلام چنین پند می‌دهد: ای نور دیده من! بپرهیز از ستم بر کسیکه غیر از خداوند جلّ و عزّ یار و یاوری ندارد.»

خطبه حضرت در مِنی و دعوت از اصحاب برای تبلیغ ولایت

چون حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام در سنه ٤٩ هجری به زهر معاویه توسّط جُعده، دختر أشعث بن قیس که زوجه آنحضرت بود مسموم شده

---

[1] «تحف العقول» ص ٢٤٦ از طبع حروفی؛ و «بحار الأنوار» ج ٧٨، ص ١١٨ از طبع حروفی

و به شهادت

رسیدند[1]، پیوسته فتنه و بلاء بالا می‌رفت و شدّت امر بر شیعه بیشتر می‌شد؛ به طوری که در هیچ نقطه از اقطار اسلامی یک ولیّ خدا نبود مگر آنکه بر خون خود ترسان و هراسان بود، و طَرید و شَرید و مَنفور بود؛ و به عکس دشمنان خدا ظاهر و بدون پیرایه و حجاب علناً به بدعت و ضلالت خود مباهات می‌کردند. یک سال[2] قبل از آنکه معاویه بمیرد، حضرت حسین بن علیّ سید الشّهداء علیه السّلام عازم حجّ بیت الله الحرام شدند، و با آنحضرت عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عبّاس همراه بودند.

حسین علیه السّلام تمام بنی هاشم را از مردان و زنان، و مَوالیان آنها را (غلامان و پسر خواندگان و هم پیمانان و غیرهم) و نیز از انصار، آن افرادی را که آنحضرت می‌شناخت، و همچنین اهل بیت خود را جمع کرد. و پس از آن رسولانی را اعزام کرد و به آنها دستور داد که: یک نفر از اصحاب رسول خدا

---

[1] ابن أثیر جزری در «الکامل فی التّاریخ» ج ۳، ص ٤٦٠ در حوادث سال چهل و نهم هجری آورده است که: در این سال حسن بن علیّ علیه السّلام وفات یافتند، و جُعده دختر أشعث بن قیس کندی او را زهر داد.

[2] و در بعضی از نُسخ وارد است: دو سال.

صلّی الله علیه و آله و سلّم را که معروف به زهد و صلاح و عبادت است فرو مگذارید مگر

آنکه همه آنها را نزد من در سرزمین مِنَی گرد آورید.

در سرزمین مِنَی در خیمه بزرگ و افراشته آنحضرت، بیش از هفتصد نفر مرد مجتمع شدند که همه از تابعین بودند، و قریب دویست نفر از اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بودند.

فَقَامَ فِیهِمْ خَطِیبًا، فَحَمِدَ اللَهَ وَ أَثْنَی عَلَیهِ، ثُمَّ قَالَ:

أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنَّ هَذَا الطَّاغِیة قَدْ فَعَلَ بِنَا وَ بِشِیعَتِنَا مَا قَدْ رَأَیتُمْ وَ عَلِمْتُمْ وَ شَهِدْتُمْ!

فَإِنِّی أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَکمْ عَنْ شَیْءٍ؛ فَإِنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونِی، وَ إِنْ کذَبْتُ فَکذِّبُونِی!

وَ أَسْأَلُکمْ بِحَقِّ اللَهِ عَلَیکمْ وَ بِحَقِّ رَسُولِ اللَهِ صَلَّی اللَهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سلَّمَ وَ قَرَابَتِی مِنْ نَبِیکمْ، لَمَّا سَیرْتُمْ مَقَامِی هَذَا وَ وَصَفْتُمْ مَقَالَتِی، وَ دَعَوْتُمْ أَجْمَعِینَ فِی أَمْصَارِکمْ مِنْ قَبَآئِلِکمْ مَنْ ءَامَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ (وَ فِی رِوَایة أُخْرَی بَعْدَ قَوْلِهِ فَکذِّبُونِی: اسْمَعُوا مَقَالَتِی وَ اکتُبُوا قَوْلِی، ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَی أَمْصَارِکمْ وَ قَبَآئِلِکمْ؛ فَمَنْ ءَامَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ) وَ وَثِقْتُمْ بِهِ، فَادْعُوهُمْ إِلَی مَا تَعْلَمُونَ

مِنْ حَقِّنَا؛ فَإِنِّى

أَتَخوَّفُ أَنْ يدْرُسَ هَذَا الامْرُ وَ يذْهَبَ الْحَقُّ وَ يغْلَبَ؛ وَ اللَهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كرِهَ الْكفِرُونَ.

وَ مَا تَرک شَيئًا مِمَّا أَنْزَلَ اللَهُ فِيهِمْ مِنَ الْقُرْءَانِ إِلَّا تَلَاهُ وَفَسَّرَهُ، وَ لَا شَيئًا مِمَّا قَالَهُ رَسُولُ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ فِى أَبِيهِ وَ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ فِى نَفْسِهِ وَ أَهْلِ بَيتِهِ إِلَّا رَوَاهُ. و كلَّ ذَلِک يقُولُ أَصْحَابُهُ: اللَهُمَّ نَعَمْ! وَ قَدْ سَمِعْنَا وَ شَهِدْنَا؛ وَ يقُولُ التَّابِعِىُّ: اللَهُمَّ قَدْ حَدَّثَنِى بِهِ مَنْ أُصَدِّقُهُ وَ أَءْتَمِنُهُ مِنَ الصَّحَابَة.

فَقَالَ: أُنْشِدُكمُ اللَهَ إِلَّا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَثِقُونَ بِهِ وَ بِدِينِهِ!

قَالَ سُلَيمٌ: فَكانَ فِيمَا نَاشَدَهُمُ الْحُسَينُ وَ ذَكرَهُمْ أَنْ قَالَ:

أُنْشِدُكمُ اللَهَ! أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِىَّ بْنَ أَبِى طَالِبٍ كانَ أَخَا رَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ حِينَ ءَاخَى بَينَ أَصْحَابِهِ فَأَخَى بَينَهُ وَ بَينَ نَفْسِهِ وَ قَالَ: أَنْتَ أَخِى وَ أَنَا أَخُوک فِى الدُّنْيا وَ الآخِرَة؟

قَالُوا: اللَهُمَّ نَعَمْ!

قَالَ: أُنْشِدُكمُ اللَهَ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ نَصَبَهُ يوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ

فَنَادَى لَهُ بِالْوِلَايَة، وَ قَالَ: لِيبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَآئِبَ؟!

قَالُوا: اللَهُمَّ نَعَمْ!

قَالَ: أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ فِى ءَاخِرِ خُطْبَه خَطَبَهَا: إِنِّى تَرَكتُ فِيكمُ الثَّقَلَينِ: كتَابَ اللَهِ وَ أَهْلَ بَيتِى، فَتَمَسَّكوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا؟!

قَالُوا: اللَهُمَّ نَعَمْ!

و بعد از فقرات بسیاری از مُناشده، که در ضمن این مناشده آنحضرت بیان کرده است می‌گوید:

ثُمَّ نَاشَدَهُمْ أَنَّهُمْ قَدْ سَمِعُوهُ يقُولُ: مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يحِبُّنِى وَ يبْغِض عَلِيا فقدْ كذبَ؛ ليسَ يحِبُّنِى وَ يبْغِض عَلِيا. فَقَالَ لَهُ قَآئِلٌ: يا رَسُولَ اللَهِ! وَ كيفَ ذَلِک؟ قَالَ: لِانَّهُ مِنِّى وَ أَنَا مِنْهُ؛ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِى، وَ مَنْ أَحَبَّنِى فَقَدْ أَحَبَّ اللَهَ؛ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِى، وَ مَنْ أَبْغَضَنِى فَقَدْ أَبْغَضَ اللَهَ؟!

فَقَالُوا: اللَهُمَّ نَعَمْ! قَدْ سَمِعْنَا. وَ تَفَرَّقُوا عَلَى ذَلِک.[1]

«حسین علیه السّلام در میان آن حضّار برای

---

[1] «کتاب سلیم بن قیس هلالی کوفی» از ص ۲۰۶ تا ص ۲۰۹

خواندن خطبه به پا خاست و حمد و ثنای خدا را بجای آورد، و پس از آن گفت: این مرد جبّار متکبّر متجاوز[1] با ما و با شیعیان ما، آن گونه رفتار کرد که شما همه دیدید و دانستید و شاهد بودید! من می‌خواهم از شما چیزی بپرسم؛ اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب نمائید!

و از شما به حقّی که خدا بر شما دارد، و به حقّی که رسول خدا بر شما دارد، و به خویشاوندی من که با پیامبر شما دارم؛ از شما می‌خواهم که عین این مجلس و مقام مرا در اینجا به شهرهای خود ببرید و بازگو کنید؛ به قبائل و عشائر خود؛ آنان که مورد امانت و وثوق شما هستند و از این جهت نگران نیستید! و این سخنان مرا برای آنها توضیح دهید! و همه شما آنها را دعوت کنید، و بدین امر ولایت فرا خوانید!

(و در روایت دیگر بعد از آنکه گفت: و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب کنید، چنین گفت: شما گفتار مرا

---

[1] مقصود، معاویه بن أبی سفیان است.

بشنوید، و سخن مرا بنویسید؛ و پس از آن به شهرها و قبیله‌های خود برگردید، و هر کدام از مردم را که مورد امانت شما باشند) و به آنها وثوق داشتید، آنها را به آنچه از حقّ ما می‌دانید بخوانید و دعوت کنید؛ زیرا من نگران آن هستم که این امر، محو و نابود شود و حقّ از بین برود و مغلوب باطل گردد. و خداوند تمام کننده نورش می‌باشد و اگرچه کافرین کراهت داشته باشند.

حسین علیه السّلام در این خطبه از بازگو کردن مطالبی که خداوند در قرآن مجید درباره آنان فرموده است فروگذار نکرد مگر آنکه همه را بیان کرد و تفسیر نمود. و از بیان چیزی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم درباره پدرش و برادرش و مادرش و درباره خودش و اهل بیتش فرموده بود فروگذار نکرد مگر آنکه آنها را روایت نمود، و درباره هر فقره از فقراتی که بیان می‌نمود اصحاب پیامبر می‌گفتند: اللَهُمَّ نَعَم! بار پروردگارا! همینطور است که حسین می‌گوید. ما اینها را از رسول خدا شنیدیم و بر آنها حاضر و ناظر بودیم. و هر یک از تابعین می‌گفتند: بار پروردگارا! این

مطلب را آن صحابه‌ای که به آنها وثوق داشتیم و مورد امانت ما بودند برای ما بیان کرده‌اند.

و حسین بن علیّ می‌گفت: من با سوگند به خدا از شما می‌خواهم که: این مطالب را برای کسانی که به آنها و به دین آنها وثوق دارید بازگو کنید!

سُلَیم می‌گوید: و از جمله مطالبی که حسین علیه السّلام درباره آن، مناشده و احتجاج نمود و آنها را یاد آور شد این بود که گفت:

من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا می‌دانید که علیّ بن أبی طالب علیه السّلام برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود؟ در وقتی که رسول خدا بین اصحاب خود عقد اخوّت برقرار کرد، او را برادر خود قرار داد و به او گفت: تو برادر من هستی، و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت؟ گفتند: بار پروردگارا! آری!

من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا می‌دانید که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم او (أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب پدرم) را در روز غدیر خُمّ نصب نمود، و ندای ولایت او را در داد و گفت: واجب است که حضّار، این مطالب را برای

غائبین بازگو کنند؟ گفتند: بار پروردگارا! آری!

من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا می‌دانید که: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در آخرین خطبه‌ای که ایراد نمود گفت: من دو چیز نفیس و گران قیمت در میان شما گذاردم، یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت من؛ به آنها تمسّک کنید گمراه نمی‌شوید؟! گفتند: بار پروردگارا! آری!

و غیر از این چند فقره از مناشده، آنحضرت مناشده‌های دیگری را نیز ذکر کرده‌اند و در پایان می‌گویند:

با سوگند به خدا می‌پرسم: آیا کسی از رسول خدا شنیده است که می‌گفت: هر کس بپندارد که مرا دوست دارد و علیّ را مبغوض دارد، دروغ می‌گوید؛ نمی‌تواند مرا دوست داشته باشد، و علیّ را مبغوض دارد. و یک نفر از حضّار به رسول خدا گفت: ای رسول خدا: چگونه این تلازم است؟ رسول خدا گفت: به علّت اینکه علیّ از من است و من از علیّ هستم. کسی که علیّ را دوست بدارد مرا دوست داشته است، و کسی که مرا دوست داشته است خدا را دوست داشته است. و کسی که بغض

علیّ را داشته باشد بغض مرا داشته است، و کسی که بغض مرا داشته است بغض خدا را داشته است؟

همه گفتند: بار پروردگارا! آری ما شنیدیم. و بر اساس همین پیمان (پیمانی که حسین از مردم گرفت که در شهرها و قبائل خود این مطالب را به مردم مورد وثوق برسانند) مردم متفرّق شدند.

خطبه حضرت در مکّه مکرمه در حین اراده خروج به کربلا

وَ رُوِیَ أَنَّهُ علیه السلام لَمَّا عَزَمَ عَلَی الْخُرُوجِ إِلَی الْعِرَاقِ قَامَ خَطِیبًا، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، مَا شَآءَ اللَهُ، وَ لَا قُوَّه إِلَّا بِاللَهِ، وَ صَلَّی اللَهُ عَلَی رَسُولِهِ.

خُطَّ الْمَوْتُ عَلَی وُلْدِ ءَادَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَة عَلَی جِیدِ الْفَتَاة. وَ مَا أَوْلَهَنِی إِلَی أَسْلَافِی اشْتِیاقَ یعْقُوبَ إِلَی یوسُفَ. وَ خُیرَ لِی مَصْرَعٌ أَنَا لَاقِیهِ؛ كَأَنِّی بَأَوْصَالِی تَتَقَطَّعُهَا عُسْلَانُ الْفَلَوَاتِ بَینَ النَّوَاوِیسِ وَ كرْبَلَآءَ؛ فَیمْلَانَ مِنِّی أَكرَاشًا جُوفًا، وَ أَجْرِبَه سُغْبًا.

لَا مَحِیصَ عَنْ یوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ. رِضَا اللَهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَیتِ؛ نَصْبِرُ عَلَی بَلَآئِهِ، وَ یوَفِّینَا أُجُورَ

الصَّابِرِينَ.

لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ لُحْمَتُهُ، وَ هِيَ مَجْمُوعَه لَهُ فِى حَظِيرَه الْقُدْسِ، تَقِرُّ بِهِمْ عَينُهُ، وَ ينْجَزُ لَهُمْ وَعْدُهُ.

مَنْ كانَ فِينَا بَاذِلًا مُهْجَتَهُ، وَ مُوَطِّنًا عَلَى لِقَآءِ اللَهِ نَفْسَهُ، فَلْيرْحَلْ مَعَنَا؛ فَإِنَّنِى رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَآءَ اللَهُ تَعَالَى:[1]

«و روایت شده است که چون حضرت سید

---

[1] چون در این خطبه شریفه لغاتی استعمال شده است که در ضبط مختلف می‌باشد، حقیر بعضی از لغات را به طریق صحیح و با معنای مناسب ذکر می‌کنم قِلاده: گردنبند. فتاة: دختر جوان. خيِّر، مجهول باب تفعیل: اختیار و انتخاب گردیده شده است. عُسْلان به ضمّ فاء الفعل، جمع عاسل به معنای گرگ است؛ چون راکب و رُکبان و فارس و فُرسان. أکراش: جمع کرْش به معنای شکمبه گوسفند و سائر حیوانات. جُوف: جمع جَوْفاء به معنای تو خالی است. مثل حُمْر و حَمراء، و صُفْر و صفراء. أجْربه: جمع جِراب به معنای انبان است؛ مثل أنظمه و نظام. و سُغْب: جمع أسْغَب به معنای گرسنه، مثل حُمْر و أحْمر. لُحْمَه: بالضّم، پود جامه در مقابل تار، و کنایه از قرابت است. حظیره: به معنای مکان محدود و محصور به دیوار است، و حظیره القدس به معنای بهشت است.
این خطبه در بسیاری از کتب نقل شده است؛ از جمله «لُهوف» ص ۵۳، و کتاب «نفس المهموم» ص ۱۰۰، و در «مقتل خوارزمی» ج ۲، ص ۵ و ٦؛ ولیکن در آن وَ ما أوْلَعَنی إلَی أسْلافی وارد است، و نیز کأنی أنْظُرُ إلَی أوْصالی تُقَطِّعُها وُحوشُ الْفَلَواتِ غُبْرًا و عَفْرًا وارد است، و از جمله لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسولِ اللهِ لُحْمَتُهُ تا آخر در این نقل وارد نیست. و در «کشف الغمّه» ص ۱۸٤ طبق عبارات «لهوف» نیز وارد است، و در «ملحقات إحقاق الحقّ» ص ۵۹۸، ج ۱۱ از «مقتل خوارزمی» تا جمله وَ يُنْجَزُ لَهُم وَعْدُهُ روایت کرده است، و نیز از علّامه مدوخ در کتاب «العدل الشّاهد» ص ۹۵، طبق همان عبارات «لهوف» آورده است.

الشّهداء علیه السّلام، آهنگ خروج به سوی عراق را نمودند در مکّه مکرّمه برای ایراد خطبه ایستاده و چنین گفتند:

حمد و سپاس سزاوار خداست. آنچه را که خدا بخواهد خواهد شد. و قوّه و قدرتی نیست مگر بخدا. و درود بر رسول و فرستاده او باد.

مرگ بر فرزندان آدم به مثابه گردنبند بر گردن دختر جوان کشیده و بسته شده است.

و چه بسیار در آرزو و اشتیاق ملاقات و دیدار رفتگان از خاندان خود هستم، همانند اشتیاقی که یعقوب به دیدار یوسف داشت.

و برای من جائی معین و انتخاب شده است که باید پیکر من در آنجا بیفتد، و من باید به آنجا برسم.

گویا من می‌بینم که بند بند مرا گرگان بیابان بین نَواویس و کربلا از هم جدا می‌سازند، و از من شکمبه‌های تهی خود را پر می‌کنند و انبانهای گرسنه خود را سرشار می‌نمایند.

فرارگاهی نیست از روزیکه در قلم تقدیر گذشته است. رضای خدا رضای ما اهل بیت است؛ بر امتحانات و بلاهای او شکیبائی می‌نمائیم، و او اجر و مزد شکیبایان را بطور اتمّ و اکمل به ما عنایت خواهد نمود.

از رسول خدا، قرابتش که به منزله پودِ جامه با اصل و ریشه آن حضرت بستگی دارد جدا نمی‌شود. و در بهشت برین گرداگرد او جمع می‌شوند، و بدانها چشم رسول خدا تر و تازه می‌گردد، و برای آنها وعده رسول خدا تحقّق می‌پذیرد. (وعده‌ای که خداوند به رسول خدا داده است برای اقربایش منجّز و محقّق می‌گردد.)

پس کسیکه در میان ماست، و حاضر است جان خود را ایثار کند، و خون دل خود را فدا کند، و برای لقای خدا نفس خود را آماده نموده است؛ با ما

کوچ کند که من در صبحگاهان عازم رحیل

هستم؛ إن شآء الله تعالَی.»

اشعار حضرت در جواب سوال فرزدق در مورد حرکت به سوی کوفه

و چون آن حضرت به صَوب کوفه کوچ می‌فرمود، فَرَزْدَق بن غالب که از شعرای نامی آن عصر بود، با آن حضرت در راه برخورد نموده و در ضمن ملاقات معروض داشت:

ای پسر رسول خدا! چگونه به اهل کوفه اعتماد می‌نمائی؛ و اینان همانهائی هستند که پسر عمویت مُسلم بن عقیل و پیروان او را کشتند!؟

حضرت برای مسلم طلب رحمت نمودند و فرمودند: مسلم به سوی رَوح خدا و رضوان خدا رهسپار شد. آنچه بر عهده داشت انجام داد؛ و آنچه ما بر عهده داریم هنوز بر ذمّه ماست. و این اشعار را انشاد فرمود:

«و اگر چنین است که دنیا نفیس به شمار می‌آید، پس باید دانست که آخرت که خانه ثواب و مُزد الهی است، بس بلندپایه‌تر و شریف‌تر است.

و اگر چنین است که بدن‌های آدمیان برای مرگ آفریده و انشاء شده است، پس باید دانست که کشته شدن با شمشیر در راه خدا بسی برتر است.

و اگر چنین است که روزیهای خلائق به مقدار معین تقسیم گردیده است، پس باید دانست که کمتر حریص بودن مردم در کسب روزی، جمیل‌تر و نیکوتر است.

و اگر چنین است که نتیجه اندوختن اموال، ترک نمودن آنهاست، پس چیزی که متروک خواهد شد چه ارزشی دارد که آدمی بدان بخل ورزد.»

و بسیاری از ارباب مقاتل گفته‌اند که چون آن حضرت در روز عاشورا رَجز می‌خواند و شمشیر می‌زد، در ضمن رجز خود بدین اشعار تکیه می‌جست؛ مانند

محدّث قمّی در «نفس المهموم» و شیخ سلیمان قندوزی در «ینابیع المودّة».[1]

مذمت اهل دنیا

قَالَ الْفَرَزْدَقُ: لَقِينِی الْحُسَينُ عَلَيهِ السَّلَامُ فِی مُنْصَرَفِی مِنَ الْكوفَةِ. فَقَالَ: مَا وَرَاك يا أَبَا فِرَاسٍ!؟ قُلْتُ: أَصْدُقُك؟! قَالَ عَلَيهِ السَّلَامُ: الصِّدْقَ أُرِيدُ! قُلْتُ: أَمَّا الْقُلُوبُ فَمَعَك، وَ أَمَّا السُّيوفُ فَمَعَ بَنِی أُمَيةَ؛ وَ النَّصْرُ مِنْ عِنْدِ اللَهِ.

قَالَ: مَا أَرَاك إِلَّا صَدَقْتَ! النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيا وَالدِّينُ لَغْوٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايشُهُمْ؛ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلآءِ قَلَّ الدَّيانُونَ.

«فرزدق می‌گوید: چون از درنگ در کوفه انصراف پیدا کرده، باز می‌گشتم، حسین علیه السّلام مرا در راه دیدار کرد و گفت: ای أبو فراس! پشت سرت چه خبر بود؟

---

[1] «نفس المهموم» ص ۲۱۹، و «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ۱۱، ص ٦٤٧، از «ینابیع المودّة» ص ٣٤٦ و ٣٤٧؛ و مرحوم محدّث قمّی فرموده است که محمّد بن أبی طالب گفته است: أبو علی سلامی در تاریخ خود ذکر کرده است که این اشعار از حضرت امام حسین علیه السّلام است و هیچکس را توان آن نیست که مانند آن سراید.

گفتم: راستش را به تو بگویم؟! فرمود: آری، من

راستش را می‌خواهم! گفتم: دل‌های کوفیان همه با توست؛ ولیکن شمشیرهایشان همه بر کمک و مساعدت بنی امیه است؛ و یاری و نصرت هم از جانب خداست! فرمود: آری! این سخنی است که تو از روی صدق و راستی گفتی! مردم همگی بردگان و بندگان مال دنیا هستند؛ و تلفّظ به دینداری فقط کلام لغو و بی محتوائی است که بر سر زبان هایشان جاری است. پاسداری از دینشان فقط در محدوده‌ای است که در پرتو آن، معیشت‌های فراوان به دست آورند؛ و چون با غِربال امتحان و ابتلاء آزمایش شوند معلوم می‌شود که دینداران واقعی چه بسیار اندکند.»

خطبه حضرت در وقت ممانعت حُرّ

و چون حرّ بن یزید ریاحی از حرکت آن حضرت به کوفه و یا مراجعت به مدینه بشدّت منع کرد، آن حضرت در ذِی حَسَم بپا خاست، و طبق روایت طبری در «تاریخ» از عَقَبه بن أبی العیزاز:

فَحَمِدَ اللَهَ وَ أَثْنَی عَلَیهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ؛ إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الامْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ. وَ إِنَّ الدُّنْیا قَدْ تَغَیرَتْ وَ

تَنَكرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَ اسْتَمَرَّتْ حَذَّآءَ،

فَلَمْ يبْقَ مِنْهَا إلَّا صُبَابَة كصُبَابَة الإنَآءِ، وَ خَسِيسُ عَيشٍ كالْمَرْعَى الْوَبِيلِ.

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يعْمَلُ بِهِ، وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَايتَنَاهَى عَنْهُ!؟ لِيرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِى لِقَآءِ اللَهِ مُحِقًّا؛ فَإنِّى لَا أَرَى الْمَوْتَ إلَّا سَعَادَة، وَ لَا الْحَيوة مَعَ الظَّالِمِينَ إلَّا بَرَمًا.[1]

«پس حمد خداوند را بجای آورد و ثنای او بگفت، و سپس فرمود:

---

[1] این خطبه را بزرگان و اعاظم حدیث و تاریخ از شیعه و سنّی نقل کرده‌اند از جمله: ابن طاووس در «لهوف» ص ٦٩؛ و محدّث قمّی در «نفس المهموم» ص ١١٦؛ و علیّ بن عیسی اربلی در «کشف الغمّة» ص ١٨٥، و ابن شعبه حرّانی در کتاب «تحف العقول» ص ٢٤٥، و مجلسی در «بحار الانوار» ج ٧٨، ص ١١٦ و ١١٧ از طبع حروفی، از «تحف العقول»؛ و در «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ١١، ص ٥٩٦، از علّامه معاصر توفیق أبو علم در کتاب «أهل البیت» ص ٤٣٨، و نیز در «ملحقات إحقاق الحقّ» در همین جلد در ص ٦٠٥، از محمّد بن جَریر طبری در «تاریخ الامم و الملوک» (ج ٤، ص ٣٠٥، طبع مطبعه استقامت در مصر) و نیز از ابن عبد ربّه اندلسی در «عِقد الفرید» (ج ٢، ص ٢١٨، طبع مطبعه شرقیّه در مصر) و نیز از طبرانی در کتاب «المعجم الکبیر» (ص ١٤٦ خطّی) و نیز از أبو نعیم اصفهانی در «حلیة الاولیآء» (ج ٢، ص ٣٩، طبع مطبعه سعادت در مصر) و از علّامه خوارزمی در «مقتل» (ج ٢، طبع نجف اشرف) و نیز از ابن عساکر دمشقی در «تاریخ دمشق» بنا بر آنچه در منتخب این تاریخ در ج ٤، ص ٣٣٣، مطبعه روضة الشّام ذکر شده است. و نیز از ذهبی در «تاریخ إسلام» (ج ٢، ص ٣٤٥، طبع مصر) و نیز از ذهبی در «سیر أعلام النُّبلآء» (ج ٣، ص ٢٠٩، طبع مصر) و نیز از محبّ الدّین طبری در «ذخآئر العقبَی» (ص ١٤٩، طبع قدسی قاهرة) و نیز از علّامه باکثیر الحضرمیّ در کتاب «وسیله المَال» (ص ١٩٨، نسخه خطّی کتابخانه ظاهریّه دمشق) و نیز از زبیدی در «الإتحاف» ج ١٠، ص ٣٢٠، طبع مطبع سمینیّه در مصر.

امّا بعد، این شدّت و بلائی که بر ما فرود آمده است، شما در مرأی و مَسمع خود می‌بینید؛ دنیا و جریان امور روزگار واژگونه شده و چهره زشت و کریه خود را نشان داده است. نیکوئیهای دنیا همه پشت کرده‌اند، و دنیا بر همین روش شتابان می‌گذرد؛ و چیزی از آن نمانده است مگر اندکی که مانند قطراتِ آب در ته ظرف جمع شود؛ یا زندگی پست و ناچیزی که چون چراگاه دِرو شده، خراب و درهم باشد.

آیا نمی‌بینید که به حقّ عمل نمی‌شود؟! و از باطل جلوگیری به عمل نمی‌آید؟! و در این صورت حتماً باید مؤمن حقّ جو، طالب دیدار خدا و لقای حقّ بوده باشد.

من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم، و زندگی با

ستمکاران را جز ملالت و خستگی و کسالت نمی‌نگرم.»

در کتاب «تحف العقول» پس از ذکر این جملات از خطبه، این جمله را نیز افزوده است که حضرت فرمودند:

إنَّ النَّاسَ عَبِیدُ الدُّنْیا، وَالدِّینُ لَعْقٌ عَلَی أَلْسِنَتِهِمْ، یحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَایشُهُمْ؛ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلاَءِ قَلَّ الدَّیانُونَ.[1]

«مردم بندگان دنیا هستند، و دین چون آب دهانیست که بر روی زبانهای آنان جاری است، و تا جائیکه معیشت‌های آنان فراوان است، متعهّد و حافظ دین هستند؛ امّا زمانیکه به بلایا و مشکلات آزمایش شوند، دینداران حقیقی به شماره اندک خواهند بود.»

و در این حال زُهَیر بن القَین و نافِع بن هِلال و بُرَیر بن خُضَیر هر یک جداگانه برخاستند و مراتب تأیید و تثبیت خود را به آن حضرت ابراز داشتند.

---

[1] «تحف العقول» ص ٢٤٥؛ و «مقتل خوارزمی» ص ٢٣٧

گفتار حضرت در پاسخ تهدید حُرّ و بیان آمادگی برای شهادت

حرّ بن یزید با آن حضرت همراه بود؛ و در راه و حرکت جدا نمی‌شد و می‌گفت:

ای حسین! من با این گفتارم خدا را درباره خودت به یادت می‌آورم، که من گواهی می‌دهم که اگر جنگ کنی کشته خواهی شد!

فَقَالَ لَهُ الْحُسَینُ علیه السلام: أَ فَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِی؟! وَ هَلْ یعْدُو بِکمُ الْخَطْبُ إِنْ تَقْتُلُونِی؟! وَ سَأَقُولُ کمَا قَالَ أَخُو الاوْسِ لِابْنِ عَمِّهِ وَ هُوَ یرِیدُ نُصْرَةَ رَسُولِ اللَهِ صَلَّی اللَهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ؛ فَخَوَّفَهُ ابْنُ عَمِّهِ وَ قَالَ: أَینَ تَذْهَبُ؟ فَإِنَّک مَقْتُولٌ.

فَقَالَ:

«حضرت در پاسخ حرّ فرمود: آیا از مرگ مرا می‌ترسانی؟! و آیا اگر مرا بکشید دیگر مشکل شما

حلّ می‌شود؟![1]

من همان کلامی را می‌گویم که برادر أوسیِ ما به پسر عموی خود گفت در وقتیکه می‌خواست برای نصرتِ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم برود؛ و پسر عمویش او را می‌ترسانید و می‌گفت: کجا

---

[1] بهتر است اینطور ترجمه شود: «و آیا اگر مرا بکشید، از پدیده‌ها و عواقب ناپسند آن رها می‌شوید؟!»
ما در طبع اوّل کتاب عبارت" وَ هَلْ یَعْدو بِکمُ الْخَطْبُ إن تَقْتُلونی" را به این عبارت ترجمه کردیم که: «و آیا اگر مرا بکشید، دیگر مرگ از شما میگذرد؟» و در طبع دوّم حروفی همینطور که در متن مشاهده می‌شود ترجمه کردیم که: «و آیا اگر مرا بکشید، دیگر مشکل شما حلّ می‌شود؟!» و اینک می‌بینیم: اگر با عبارت: «و آیا اگر مرا بکشید، از پدیده‌ها و عواقب ناپسند آن رهامی شوید؟!» ترجمه شود بهتر و سلیس‌تر است. زیرا که خَطْب را غالباً در أمر مکروه و ناگوار استعمال می‌کنند." و عَدَا یَعْدو" به معنی تجاوز است، و معنی آن لازم است. و در اینجا باید گفت: باء در بِکمْ برای تعدیه است، و در اینصورت معنی چنین می‌شود که: و آیا اگر مرا بکشید، عواقب وخیم و مکروه آن شما را عبور می‌دهد و میگذراند؟! یا نه بلکه در آن نتائج و عواقب مکروه و لوازم ناپسندیده آن گیر می‌کنید و می‌مانید و نمی‌توانید از آن عبور کنید؟! یعنی مشکلات و توابع آن دامنگیرتان خواهد شد!

می روی؟ تو حتماً کشته خواهی شد! او در جواب گفت:

من حتماً می‌روم و جوانمرد را از مرگ ننگ و عاری نیست؛ اگر عملش برای حقّ باشد و از روی حال تسلیم و رضا مجاهدت کند.

و با بذل جان و نفس خود با مردمان صالح و نیکوکار مواسات کند؛ و از مردم مَطرود و ملعون جدا شود، و با مُجرم و گناهکار، طریق ستیز و مخالفت پیشه سازد.

پس اگر من زنده بمانم پشیمان نگشته‌ام؛ و اگر بمیرم مردم مرا ملامت نکنند، و این خواری و ذلّت برای تو بس است که زنده بمانی، و مورد ظلم و تعدّی و تجاوز قرار گیری و نتوانی از حقّ خود دفاع کنی!»

و شاید آن کلمات دُرَربار که علّامه معاصر توفیق أبو علم در کتاب خود موسوم به «أهل البیت» آورده است، پاسخ حضرت سید الشّهداء علیه السّلام در همین جا به حُرّ بن یزید ریاحی بوده است؛ آنجا که فرماید:

لَیسَ شَأْنِی شَأْنَ مَنْ یخَافُ الْمَوْتَ. مَا أَهْوَنَ

الْمَوْتَ عَلَى سَبِيلِ نَيلِ الْعِزِّ وَ إحْيآءِ الْحَقِّ. لَيسَ الْمَوْتُ فِى سَبِيلِ الْعِزِّ إلَّا حَيوة خَالِدَة؛ وَ لَيستَ الْحَيوة مَعَ الذُّلِّ إلَّا الْمَوْتَ الَّذِى لَا حَيوة مَعَهُ.

أَ فَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِى ؟! هَيهَاتَ؛ طَاشَ سَهْمُک، وَ خَابَ ظَنُّک! لَسْتُ أَخَافُ الْمَوْتَ.

إنَّ نَفْسِى لَاكبَرُ مِنْ ذَلِک، وَ هِمَّتِى لَاعْلَى مِنْ أَنْ أَحْمِلَ الضَّيمَ خَوْفًا مِنَ الْمَوتِ؛ وَ هَلْ تَقْدِرُونَ عَلَى أَكثَرَ مِنْ قَتْلِى ؟!

مَرْحَبًا بِالْقَتْلِ فِى سَبِيلِ اللَهِ! وَ لَكنَّكمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى هَدْمِ مَجْدِى وَ مَحْوِ عِزَّتِى وَ شَرَفِى؛ فَإذًا لَا أُبَالِى مِنَ الْقَتْلِ.[1]

«شأنِ من شأن کسی نیست که از مرگ بترسد! چقدر مرگ در راه وصول به عزّت و احیای حقّ، سبک و راحت است. نیست مرگ در راه عزّت مگر زندگانی جاویدان؛ و نیست زندگانی با ذلّت مگر مرگی که با او حیاتی نیست.

آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟! هیهات؛ تیرت به

---

[1] توفیق أبو علم در کتاب «أهل البیت» ص ٤٤٨، مطبعه سعادت مصر، بنا بر نقل «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ١١، ص ٦٠١

خطا رفت! و گمانت واهی و تباه شد!

من آن کسی نیستم که از مرگ بترسم!

نفس من از این بزرگتر است، و همّت من عالی‌تر است از آنکه از ترسِ مرگ، بار ستم و ظلم را بدوش بکشم؛ و آیا شما بر بیشتر از کشتن من توانائی دارید؟!

مرحبا و آفرین به کشته شدن در راه خدا! ولیکن شما توانائی بر نابودی مَجد من، و محو و نیستی عزّت و شرف من ندارید! پس در این صورت، من باکی از کشته شدن ندارم!»

و سید الشهداء علیه السّلام همان کسی است که می‌فرمود:

مَوْتٌ فِی عِزٍّ خَیرٌ مِنْ حَیوة فِی ذُلٍّ.[1]

«مردن در راه عزّت و با عزّت بهتر است از زندگی با ذلّت.»

و همان کسی است که در موقع جنگ نمودن، و حمله ور شدن بر سپاه دشمن رَجَز می‌خواند و می‌فرمود:

---

[1] کتاب «أهل البیت» بنا بر نقل «ملحقات إحقاق الحقّ»

«مرگ بهتر است از مرتکب عار و ننگ شدن؛ و عار بهتر است از دخول در آتش.»[1]

خطبه حضرت در مکانی به نام" بی ضه"، در بیان علت قیام، توصیف خود و توصیف اهل کوفه

از طبری نقل است که أبو مِخْنَف از عَقَبة بن أبی العِیزاز روایت کرده است که حسین علیه السّلام اصحاب خود و اصحاب حرّ را در بیضَة مخاطب قرار داده

[1] «نفس المهموم» ص ۲۱۹؛ و «بحار الانوار» ج ۷۸، ص ۱۲۸، از طبع حروفی از «اعلام الدّین» حکایت کرده است. و در «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ۱۱، ص ٦٣٤، از «البیان و التبیین» ج ۳، ص ۲۵۵، و از «أهل البیت» ص ٤٤٨ آورده است؛ و «کشف الغمّة» ص ۱۸۵

و بدین خطبه مشغول شد:

فَحَمِدَ اللَهَ وَ أَثْنَى عَلَيهِ، ثُمَّ قَالَ: أَيهَا النَّاسُ! إنَّ رَسُولَ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَآئِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرُمِ اللَهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّة رَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ؛ يعْمَلُ فِى عِبَادِ اللَهِ بِالإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ؛ فَلَمْ يغَيرْ [يغَيرْ] عَلَيهِ بِفِعْلٍ وَ لَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَهِ أَنْ يدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ.

أَلَا وَ إنَّ هَؤُلَآءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَة الشَّيطَانِ، وَ تَركوا طَاعَة الرَّحْمَنِ، وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ، وَ عَطَّلُوا الْحُدُودَ؛ وَ اسْتَأْثَرُوا بِالْفَىْءِ؛ وَ أَحَلُّوا حَرَامَ اللَهِ، وَ حَرَّمُوا حَلَالَهُ؛ وَ أَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيرٍ [مَنْ غَيرَ ـ مَنْ عَيرَ].

وَ قَدْ أَتَتْنِى كتُبُكمْ، وَ قَدِمَتْ عَلَىَّ رُسُلُكمْ بِبَيعَتِكمْ أَنَّكمْ لَا تُسَلِّمُونِى وَ لَا تَخْذُلُونِى؛ فَإنْ تَمَمْتُمْ عَلَى بَيعَتِكمْ تُصِيبُوا رُشْدَكمْ.

فَأَنَا الْحُسَينُ بْنُ عَلِىٍّ، وَ ابْنُ فَاطِمَة بِنْتِ رَسُول اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ؛ نَفْسِى مَعَ أَنْفُسِكمْ، وَ أَهْلِى مَعَ أَهْلِيكمْ؛ فَلَكمْ فِىَّ أُسْوَة.

وَ إنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ نَقَضْتُمْ عَهْدَكمْ، وَ خَلَعْتُمْ بَيعَتِى مِنْ أَعْنَاقِكمْ؛ فَلَعَمْرِى مَا هِىَ لَكمْ بِنُكرٍ؛ لَقَدْ

فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِی وَ أَخِی وَ ابْنِ عَمِّی مُسْلِمٍ.

فَالْمَغْرُورُ مَنِ اغْتَرَّ بِکمْ. فَحَظَّکمْ أَخْطَأْتُمْ، وَ نَصِیبَکمْ ضَیعْتُمْ؛ وَ مَنْ نَکثَ فَإِنَّمَا ینْکثُ عَلَی نَفْسِهِ. وَ سَیغْنِی اللَهُ عَنْکمْ. وَ السَّلَامُ عَلَیکمْ وَ رَحْمَةُ اللَهِ وَ بَرَکاتُهُ.[1]

«پس حمد خداوند را بجای آورد و ثنا بر او فرستاد، و سپس فرمود:

ای مردم! رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: هر کسی ببیند سلطان ستمگری را که حرام خدا را حلال شمرد، و عهد خدا را بشکند، و خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار کند، و در میان بندگان خدا به گناه و ستم عمل کند؛ و آن شخص بیننده سکوت اختیار کند، و نه از راه

---

[1] «تاریخ طبری» طبع ۱۳۵۸، ج ٤، ص ۳۰٤؛ و از طبع دوّم محمّد أبو الفضل إبراهیم: ج ٥، ص ٤۰۳؛ «نفس المهموم» ص ۱۱٥؛ و «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ۱۱، ص ٦۰۹؛ و ابن أثیر در «کامل» ج ۳، ص ۲۸۰
این خطبه را به عنوان نامه‌ای که آنحضرت در بدء ورود به کربلا به أهل کوفه نوشتند، مجلسی (ره) در عاشر «بحار الانوار» طبع کمپانی ص ۱۸۸ و ۱۸۹، از سیّد ابن طاووس نقل کرده است. و در نسخه طبری و مجلسی "فَلَمْ یُغَیِّرْ" با غین معجمه ضبط شده است.

کردار و نه از راه گفتار، او را سرزنش نکند و در مقام انکار و عیب گوئی بر نیاید؛ بر خداوند واجب است که او را به همان جائی ببرد که آن سلطان جائر را می‌برد.

آگاه باشید که این طائفه ستمگر و حکّام جائر بنی امیه، پیوسته از شیطان پیروی نموده و طاعت او را بر خود لازم دانستند، و اطاعت خداوند رحمن را ترک گفتند، و زشتی و فساد را ظاهر نمودند، و حدود خدا را تعطیل کردند، و غنائم و فَیْء را که متعلّق به همه مسلمین است اختصاص به خود دادند، و حرام خدا را حلال شمردند؛ و حلال خدا را حرام شمردند.

و من از غیر خودم سزاوارترم (به جلوگیری از این امور و نهی کردن از آنها و زمام امور مسلمانان را به دست گرفتن، تا به احکام قرآن و سنّت رسول الله عمل شود).

نامه‌های شما به من رسید! و رسولان شما نزد من آمدند! که شما همه با من بیعت کرده‌اید که مرا تسلیم دشمن نکنید، و مرا تنها و بی یاور نگذارید و مخذول و منکوب ننمائید!

اگر حال بر بیعت خود پایداری می‌کنید، راه رشد و صواب همین است!

من حسین فرزند علیّ هستم. من پسر فاطمه دختر رسول الله صلّی الله علیه و آله هستم.

جان من با جانهای شماست! و اهل من با اهل شماست! (از نقطه نظر تعین و تشخّص زندگی، برای خود مزیتی قائل نشدم، و در جاه و مال چیزی را به خود منحصر ننمودم! خودم و اهلم مانند شما و اهل شماست.)

لیکن من اسْوه و الگو و سرمشق شما هستم (که باید از من پیروی کنید و مرا امام و مقتدای خود بدانید! و در دور بودن از زندگانی متجمّلانه، و ترک تبذیر و اسراف، و دست نبردن به فَیْء و غنیمت، به من تأسّی کنید!)

و اگر این کار را نکنید، و عهد و پیمان خود را بشکنید، و بیعت را از ذمّه‌های خود بردارید؛ به جان خودم سوگند که این عمل از شما بدیع و تازه نیست!

شما با پدر من، و برادر من، و پسر عمّ من مسلم بن عقیل نیز چنین کردید.

پس شخص مغرور و گول خورده، کسی است که به اقبال شما و توجّه شما فریب خورد!

چون شما از بهره خود روی گردانیده و بخت خود را واژگون نموده اید! و نصیب خود را ضایع و تباه ساخته اید!

و بدانید: هر کس که پیمان بشکند، عواقب وخیم و عکس العمل پیمان شکنی بر عهده خود اوست. و البتّه خداوند بزودی از شما بی نیاز می‌گرداند. و سلام خداوند و رحمت و برکات خداوند بر شما باد!»

و چون حضرت سید الشهداء علیه السّلام به کربلا وارد شدند، دوات و کاغذ طلبیده و نظیر همین خطبه‌ای را که بیان شد، برای بزرگان و اشراف کوفه، آنانکه گمان می‌رفت در خطّ مشی آن حضرت هستند نوشتند.[1] و پایان نامه را به خاتَم شریف مُهر زده و نامه را پیچیدند و به قَیس ابن مُسْهر صَیداوی دادند تا به کوفه برساند.

---

[1] «مقتل خوارزمی» ج ۱، ص ۲۳٤؛ و در «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ۱۱، ص ٦۰۳، از «مقتل خوارزمی» نقل می‌کند.

خطبه حضرت در شب عاشورا در جمع اصحاب و برداشتن بیعت از آنها

حضرت سید الشّهداء علیه السّلام روز تاسوعا

نزدیک غروب آفتاب اصحاب خود را جمع نمودند. و حضرت علیّ بن الحسین زین العابدین علیه السّلام می‌فرماید: من نزدیک رفتم تا ببینم به آنها چه می‌گوید؛ و من در آن وقت مریض بودم. پس شنیدم که پدرم به اصحاب خود چنین فرمود:

أُثْنِی عَلَی اللَهِ أَحْسَنَ الثَّنَآءِ. وَ أَحْمَدُهُ عَلَی السَّرَّآءِ و الضَّرَّآءِ.

اللَهُمَّ إِنِّی أَحْمَدُک عَلَی أَنْ أَکرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّة، وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْءَانَ؛ وَ فَقَّهْتَنَا فِی الدِّینِ.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّی لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَی وَ لَا خَیرًا مِنْ أَصْحَابِی، وَ لَا أَهْلَ بَیتٍ أَبَرَّ وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَیتِی؛ فَجَزَاکمُ اللَهُ عَنِّی خَیرَ الْجَزَآءِ.

أَلَا وَ إِنِّی قَدْ أَذِنْتُ لَکمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِیعًا فِی حِلٍّ؛ لَیسَ عَلَیکمْ مِنِّی ذِمَامٌ. هَذَا اللَیلُ قَدْ غَشِیکمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا.[1]

«ثنا و ستایش خداوند را بجا می‌آورم به

---

[1] «إرشاد» مفید ص ۲۵۰؛ و «إعلام الورَی» ص ۲۳٤؛ و «نفس المهموم» ص ۱۳۷؛ و «مقتل مقرّم» ص ۲۳۳، از طبری ج ٦، ص ۲۳۸ و ۲۳۹، و از «کامل» ابن أثیر ج ٤، ص ۲٤؛ و «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ۱۱، ص ٦۱۱، از «کامل» ابن أثیر و طبری، و از خوارزمی در «مقتل» ج ۱، ص ۲٤٦، و از قندوزی در «ینابیع المودّة» ص ۲۳۹ طبع اسلامبول

بهترین ستایش، و او را در دو حال مسرّت و خوشی و گرفتاری حمد می‌کنم.

بار پروردگارا! من حقّاً حمد و سپاس تو را بجای می‌آورم که ما را به نبوّت بزرگوار و مکرّم داشتی! و قرآن را به ما تعلیم کردی! و در دین، ما را فقیه و دانا نمودی!

امّا بعد، من حقّاً اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خودم، و نه اهل بیتی نیکوکارتر و با صِله و پیوندتر از اهل بیت خودم سراغ ندارم؛ پس خداوند شما را از طرف من به بهترین جزائی پاداش دهد!

آگاه باشید که من در رفتن به شما اذن و اجازه دادم؛ پس همگی بروید که عقد بیعت را از شما بگسستم و نسبت به خود، بر شما عهده و ذِمامی ندارم.

اینک شب در رسیده است و پوشش آن شما را در بر گرفته است؛ آن را چون شتر راهواری بگیرید و متفرّق شوید!»

برادران، و فرزندان، و پسران برادر، و پسران

عبد الله بن جعفر، و مسلم بن عَوسجه، و زهير بن القَين، و جماعتی دیگر از اصحاب برخاستند و هر یک با زبانی اعتذارآمیز گفتند که: ما بعد از تو باقی نباشیم! و خداوند ما را پس از تو زنده نگذارد! ابداً ابداً چنین کاری نخواهیم کرد؛ بلکه آرزو داشتیم چندین جان داشتیم و همه را در راه تو فدا می‌کردیم!

دعای حضرت در صبح عاشورا

از حضرت سید السّاجدین و زین العابدین علیه السّلام روایتست که:

لَمَّا صَبَّحَتِ الْخَیلُ الْحُسَینَ علیه السلام، رَفَعَ یدَیهِ وَ قال:

اللَهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِی فِی کلِّ کرْبٍ، وَ أَنْتَ رَجَآئِی فِی کلِّ شِدَّة، وَ أَنْتَ لِی فِی کلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِی ثِقَة وَعُدَّة.

کمْ مِنْ هَمٍّ یضْعُفُ فِیهِ الْفُؤَادُ، وَ تَقِلُّ فِیهِ الْحِیلَة، وَ یخْذُلُ فِیهِ الصَّدِیقُ، وَ یشْمُتُ فِیهِ الْعَدُوُّ؛ أَنْزَلْتُهُ بِک، وَ شَکوْتُهُ إلَیک، رَغْبَة مِنِّی إلَیک عَمَّنْ سِوَاک؛ فَفَرَّجْتَهُ عَنِّی، وَ کشَفْتَهُ، وَ کفَیتَهُ.

فَأَنْتَ وَلِیُّ کلِّ نِعْمَة، وَ صَاحِبُ کلِّ حَسَنَة، وَ

مُنْتَهَى كلِّ رَغْبَة.[1]

«و چون صبحگاهان لشكر به نزد حسين عليه السّلام آمدند، دستهاى خود را بلند نموده و عرضه داشت:

[1] «إرشاد» مفيد ص ٢٥٣؛ و «نفس المهموم» ص ١٤٤؛ و ملحقات إحقاق الحقّ» ج ١١، ص ٦١٣. از طبرى در «تاريخ» ج ٤، ص ٣٢١؛ و ابن كثير در «البدايه و النّهايه» ج ٨، ص ١٩٩، و «مقتل مقرّم» ص ٢٥٣، از ابن أثير در «كامل» ج ٤، ص ٢٥، و از «تاريخ ابن عساكر» ج ٤، ص ٣٣٣؛ و ذكرَ الكفْعميُّ در «مصباح» ص ١٥٨، طبع هند كه رسول الله اين دعا را در روز بَدر خوانده‌اند- انتهى. در «أمالى شيخ طوسى» (ره) طبع نجف ج ١، ص ٣٣، با إسناد خود از ريّان بن صَلت روايت كرده است كه او مى‌گويد: شنيدم علىّ بن موسى الرضا عليه السّلام با كلماتى خدا را مى‌خواندند، من آن كلمات را حفظ كردم و در هر گرفتارى و بلائى و شدّتى كه براى من پيش آمد، خواندم، آن شدّت گشايش يافت. و آن كلمات اينست: آنگاه همين دعا را نقل مى‌كند و در آخرش اين كلمات را اضافه دارد كه: فَلَک الْحَمْدُ كثيرًا، وَ لَک الْمَنُّ فاضِلًا. بنِعْمَتِک تَتِمُّ الصّالِحاتُ. يا مَعْروفًا بِالْمَعْروفِ مَعْروفٌ، يا مَنْ هُوَ بِالْمَعْروفِ مَوْصوفٌ! أنْلنى مِنْ مَعْروفِک مَعْروفًا تُغنِنى بِهِ عَنْ مَعْروفِ مَنْ سِواک؛ بِرَحْمَتِک يَا أرْحَمَ الرّاحِمينَ.

و اين دعا را تا وَ لَک المنُّ فاضِلًا با مختصر اختلافى در لفظ از حضرت صادق عليه السّلام محدّث قمّى در «الباقيات الصّالحات» كه در حاشيه «مفاتيح الجنان» مطبوع است در ص ٣٨١، ذكر كرده است. و نيز تا همين موضع از آن را سيّد در «مُهَج الدّعوات» ص ٩٧، از رسول الله روايت كرده كه در روز بدر خوانده‌اند. و نيز تا همين جا را در «مهج الدّعوات» ص ٢٦٩، از حضرت صادق، و تا آخر دعا را در ص ٢٧٠، از حضرت رضا آورده است.

بار پروردگارا! در تمام غصّه‌ها و اندوه ها، تو محلّ اتّکاء و اعتماد من می‌باشی! و در هر گرفتاری و شدّت، تو محلّ امید من هستی! و در هر حادثه‌ای که بر من فرود آید و هر نازله‌ای که بر من وارد شود، تو محلّ اطمینان و استعداد من می‌باشی!

چه بسیار از هموم و غموم خود را که دل در آن ناتوان می‌شد، و حیله و چاره برای رفع آن کوتاه می‌آمد، و دوست، انسان را تنها می گذاشت، و دشمن زبان به شماتت می گشود؛ من بارِ آن حوادث و هموم را بسوی تو آوردم، و شِکوه آن را به تو نمودم؛ به جهت میل و رغبتی که به تو داشتم و به غیر از تو نداشتم؛ پس خداوندا تو همه آنها را برطرف نمودی! و امر مرا کفایت کردی!

بنابراین ای خدای من! تو ولیّ تمام نعمت‌ها هستی! و صاحب هر نیکوئی! و منتهای تمام رغبت‌ها می‌باشی!»

خطبه حضرت در صبح عاشورا و اتمام حجّت بر کوفیان

و آنگاه حضرت مرکب خود را طلبیده و سوار شدند، و با صدای بلند بطوریکه همگی می‌شنیدند

چنین خطبه‌ای ایراد نمودند:

أَيهَا النَّاسُ! اسْمَعُوا قَوْلِی، وَ لَا تَعْجَلُوا حَتَّی أَعِظَکمْ بِمَا یحِقُّ عَلَیَّ لَکمْ؛ وَ حَتَّی أُعْذِرَ إِلَیکمْ! فَإِنْ أَعْطَیتُمُونِی النِّصْفَ کنْتُمْ بِذَلِک أَسْعَدَ! وَ إِنْ لَمْ تُعْطُونِی النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِکمْ فَأَجْمِعُوا رَأْیکمْ وَ شُرَکآءَکمْ ثُمَّ لَا یکنْ أَمْرُکمْ عَلَیکمْ غُمَّة ثُمَّ اقْضُوا إِلَیَّ وَ لَا تُنظِرُونِ! إِنَّ وَلِیَ اللَهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکتَبَ وَ هُوَ یتَوَلَّی الصَّلِحِینَ.

«ای مردم! گفتار مرا بشنوید! و شتاب نکنید تا آنچه حقّ شماست بر من از اندرز و موعظه، شما را بدان پند دهم؛ و عذر خود را در حرکت از مکّه بسوی شما برای شما بیان کنم!

پس اگر از درِ انصاف در آئید و عذر مرا بپذیرید که البتّه نیکبخت باشید! و دیگر راه مقاتله و جنگ با من بر روی شما بسته می‌گردد!

و اگر عذر مرا نپذیرید و حجّت مرا کافی ندانید، پس در آن هنگام رأی خود و شریکان خود را روی هم گرد آورده، تا اینکه کار شما و امر شما بر شما پوشیده نماند؛ و سپس بدون هیچ مهلتی به من بپردازید و کار خود را یکسره کنید!

بدانید که صاحب اختیار و ولیّ من خداست

که

قرآن کریم را بفرستاد؛ و او زمام امور مردمان صالح را در دست دارد.»

پس حمد خدای را بجا آورد، و ثنای او بگفت، و درود بر پیغمبر بفرستاد، و هیچ خطیبی دیده نشد نه قبل از او و نه بعد از او که چنین با بلاغت در گفتار خود مطالب را ادا کند.

و پس از آن فرمود: اوّل نَسَب مرا در نظر آورید! و ببینید من کیستم؟ و سپس به افکار خود مراجعه کنید و آن را مورد عتاب و سرزنش قرار دهید! ببینید آیا کشتن من برای شما سزاوار است؟! و آیا پاره کردن حرمت من بر شما جائز است؟!

مگر من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ مگر من پسر وصیّ پیغمبر و پسر عموی او که اوّل مؤمن و تصدیق آورنده به رسول الله و به آنچه از جانب خدا بر او نازل شده بود نیستم؟

مگر حمزه سید الشّهداء عموی پدر من نیست؟ مگر جعفر که به دو بال خود در بهشت پرواز می‌کند، عموی من نیست؟

آیا مگر به شما نرسیده است گفتار رسول خدا که

درباره من و برادرم فرمود:

هَذَانِ سَیدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّة.

«این دو نفر دو سید و آقای جوانان بهشتند.»؟

پس اگر مرا در این گفتار تصدیق دارید و بدانید که من راست می‌گویم؛ و سوگند به خدا از وقتی که دانسته‌ام خداوند دروغگو را دشمنِ مبغوض شمرده است، سخن دروغی را بر زبان نیاورده‌ام (از کشتن من صرف نظر کنید)!

و اگر گفتار مرا باور ندارید و این کلام را تکذیب می‌کنید، اینک در میان شما کسی هست که شما را خبر دهد! از جابربن عبد الله انصاری و ابو سعید خُدری و سَهْل بن سَعد ساعدیّ و زید بن أرقَم و أنس بن مالک سؤال کنید! آنان به شما خبر می‌دهند که رسول خدا درباره من و برادرم چنین فرموده است. آیا این معنی مانع و حاجز از ریختن خون من نمی‌شود؟

شمر گفت: آن کسیکه بفهمد تو چه می‌گوئی، خدا را بر یک جانب عبادت کرده است!

حبیب بن مظاهر در پاسخ شمر گفت: سوگند به خدا که من می‌بینم تو را که خدا را بر هفتاد جانب

(از شکّ و شبهه) عبادت می‌کنی! خداوند بر دل تو مُهر زده است. (و دیگر یارای فهم و ادراک ندارد.)

حضرت سید الشّهداء فرمود: اگر در این امر شکّ دارید، آیا در این هم شکّ دارید که من پسر دختر پیغمبر شما هستم؟!

سوگند به خدا در میان مشرق و مغرب عالم، پسر دختر پیغمبری غیر از من، نه در میان شما و نه در میان غیر شما نیست!

وای بر شما! آیا کسی را از شما کشته‌ام که به طلب قصاص گرد آمده اید؟ یا مالی را از شما تملّک نموده‌ام، یا جراحتی و زخمی زده‌ام که برای تلافی آمده اید؟!

هیچیک از آنان سخنی نگفت!

حضرت ندا در داد: ای شَبَث بن رِبْعِیّ! و ای حجّار بن أبْجُر! و ای قَیس بن أشعَث! و ای یزید بن حارِث! آیا شما به من در نامه ننوشتید که: میوه‌های درختان رسیده است! و اطراف زمین سر سبز گردیده است! اگر به سوی ما بیائی، به سوی لشکری آماده معاونت و کمك در تحت فرمان خود خواهی آمد؟!

قیس بن اشعث گفت: ما نمی‌دانیم تو چه می‌گوئی! ولیکن برای حکم و فرمان پسر عمویت

(یزید) تنازل کن؛ آنان برای تو نمی‌خواهند مگر آنچه را که تو بپسندی!

فَقَالَ الْحُسَینُ علیه السلام: لَا وَ اللَهِ! لَا أُعْطِیکمْ

بِيدِی إِعْطَآءَ الذَّلِيلِ، وَ لَا أَقِرُّ لَكمْ قَرَارَ الْعَبِيدِ. ثُمَ[1] نَادَی: يا عِبَادَ اللَهِ! إِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَ رَبِّكمْ أَن تَرْجُمُونِ؛ وَ أَعُوذُ بِرَبِّی وَ رَبِّكمْ مِنْ كلِّ مُتَكبِّرٍ لَا يؤْمِنُ بِيوْمِ الْحِسَابِ.[2]

---

[1] وَ لا أَقِرُّ لَكمْ قَرارَ الْعَبِيدِ يعنی من مانند بندگان، تحمّل بار عبوديّت شما را نمی‌كنم و خود را متمكن برای تمكين شما نمی‌نمايم. و بنابراين لفظ أقرّ و لفظ قرار هر دو با قاف است. مرحوم ميرزا محمّد تقی سپهر در «ناسخ التّواريخ» در جلد حضرت سيّد الشّهداء عليه السّلام (طبع حروفی ج ٢، ص ٢٣٤) با فاء ذكر كرده است: وَ لا أَفِرُّ لَكمْ فِرارَ الْعَبِيدِ و چنين ترجمه كرده است كه «من از شما نگريزم»؛ و اين صحيح نيست. چون لفظ لَكمْ غلط است و بايد به جای آن لفظ مِنْكمْ باشد، در حاليكه می‌دانيم در تمام مقاتل لفظ لَكمْ آمده است و لذا بعضی برای فرار از اين اشكال إقْرارَ الْعَبيد از باب إفعال خوانده‌اند؛ يعنی «مانند بندگان اقرار و اعتراف به بندگی شما نمی‌كنم.» و مرحوم سيّد عبد الرّزاق مقرّم در مقتل خود در ص ٢٥٦، لفظ لَكمْ را حذف نموده و با فاء اينچنين خوانده است: و لَا أَفِرُّ فِرارَ الْعَبِيدِ. و گفته است: ابن نما در «مُثير الاحزان» ص ٢٦ اينطور آورده است و سپس گفته است كه با فاء بهتر است از آنچه در زبانها جاری است كه با قاف می‌خوانند، چون اگر با قاف خوانده شود همان معنای جمله اوّل را می‌رساند كه فرمود:" لا أُعْطيكمْ بِيَدی إعْطآءَ الذَّليلِ" (يعنی من دست ذلّت به شما نمی‌دهم). وليكن بنا بر روايت فاء معنای جديدی را می‌رساند كه من فرار هم نمی‌كنم
. أقول: با وجود آنكه در «مقاتل» لفظ لَكمْ وارد شده است ما نمی‌توانيم آنرا ناديده انگاشته و به روايت ابن نما اكتفا كنيم. و در صورتی كه با قاف بخوانيم باز تكرار معنای اوّل نيست، بلكه آن حالت تمكين عبوديّت را از خود نفی می‌فرمايد. و علی كلّ تقدير چون در «مقاتل» با قاف است و لفظ لَكمْ نيز دارد همان معنائی را كه ما نموديم بهتر است كه «من مانند بردگان تمكين نمی‌كنم و بار ستم شما را به دوش نمی‌كشم».

[2] اين خطبه را مفيد در «إرشاد» از ص ٢٥٣ تا ص ٢٥٥ آورده است. و محدّث قمّی در «نفس المهموم» از ص ١٤٤ تا ص ١٤٦، و خوارزمی در «مقتل» در ج ١، ص ٢٥٣، و سيّد عبد الرّزّاق مقرّم در «مقتل» از ص ٢٥٤ تا ص ٢٥٧ از طبری ج ٦، ص ٢٤٢، و از «مقتل» محمّد بن أبی طالب، و از «مثير الاحزان» ابن نما ص ٢٦ آورده است. و شيخ طبرسی در «إعلام الوری» از ص ٢٣٧ تا ٢٣٨، و در «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ١١، ص ٦١٥ و ٦١٦، و

«حضرت سید الشّهداء علیه السّلام در اینحال فرمود: نه سوگند به خدا! چون ذلیلان دست ذلّت به شما ندهم! و مانند بردگان بار ظلم و ستم شما را به دوش نمی‌کشم!

و پس از آن فرمود: ای بندگان خدا! من پناه می‌برم به پروردگار خودم و پروردگار شما از اینکه مرا سنگباران کنید! من پناه می‌برم به پروردگارم و پروردگار شما از هر متکبّری که بروز پاداش و

از ابن کثیر در «البدایة و النّهایة» ج ۸، ص ۱۷۸ طبع مصر، و در ص ٦٢١ و ٦٢٢، از شیبانی، و ابن أثیر در «کامل» ج ۳، ص ۲۸۷، طبع منیریّه مصر آورده است.

حساب ایمان ندارد».

خطبه حضرت در روز عاشورا در مذمّت اهل کوفه، تبرّی جستن از مذلّت و نفرین بر کوفیان

ابن طاووس خطبه غرّاء زیر را از حضرت سید الشّهداء علیه السّلام در روز عاشورا روایت کرده است. بدین مضمون که:

قالَ الرّاوی: وَ رَکبَ أصْحابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُمُ اللهُ، فَبَعَثَ الْحُسَینُ عَلَیهِ السَّلَامُ بُرَیرَ بْنَ خُضَیرٍ فَوَعَظَهُمْ فَلَمْ یسْتَمِعوا، وَ ذَکرَهُمْ فَلَمْ ینْتَفِعوا.

فَرَکبَ الْحُسَینُ علیه السلام ناقَتَهُ وَ ـ قیلَ فَرَسَهُ ـ فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَنْصَتوا. فَحَمِدَاللهَ، وَ أثْنَی عَلَیهِ، وَ ذَکرَهُ بِما هُوَ أهْلُهُ، وَ صَلَّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی الْمَلَئِکةِ وَ الأنْبِیآءِ وَ الرُّسُلِ، وَ أبْلَغَ فی الْمَقالِ؛ ثُمَّ قالَ:

تَبًّا لَکمْ أَیتُهَا الْجَمَاعَة وَ تَرَحًا! حِینَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَالِهِینَ، فَأَصْرَخْنَاکمْ مُوجِفِینَ؛ سَلَلْتُمْ عَلَینَا سَیفًا لَنَا فِی أَیمَانِکمْ! وَ حَشَشْتُمْ عَلَینَا نَارًا اقْتَدَحْنَاهَا عَلَی عَدُوِّنَا وَ عَدُوِّکمْ! فَأَصْبَحْتُمْ إلْبًا لِاعْدَآئِکمْ عَلَی أَوْلِیآئِکمْ بِغَیرِ عَدْلٍ أَفْشَوْهُ فِیکمْ، وَ لَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَکمْ فِیهِمْ!

فَهَلَّا ـ لَكمُ الْوَيلَاتُ ـ تَركتُمُونَا؛ وَ السَّيفُ مَشِيمٌ، وَ الْجَأْشُ طَامِنٌ، وَ الرَّأْىُ لَمَّا يستَحْصَفْ!؟ وَ لكنْ أَسْرَعْتُمْ إلَيهَا كطَيرَة الدَّبَى! وَ تَدَاعَيتُمْ إلَيهَا كتَهَافُتِ الْفَرَاشِ!

فَسُحْقًا لَكمْ يا عَبِيدَ الامَّة! وَ شُذَّاذَ الاحْزَابِ! وَ نَبَذَه الْكتَابِ! وَ مُحَرِّفِى الْكلِمِ! وَ عُصْبَه الاثَامِ! وَ نَفَثَة الشَّيطَانِ! وَ مُطْفِى السُّنَنِ! أَ هَؤُلَآءِ تَعْضُدُونَ؟! وَ عَنَّا تَتَخَاذَلُونَ؟!

أَجَلْ وَ اللَهِ غَدْرٌ فِيكمْ قَدِيمٌ! وَشَجَتْ إلَيهِ أُصُولُكم! وَ تَأَزَّرَتْ عَلَيهِ فُرُوعُكم! فَكنْتُمْ أَخْبَثَ ثَمَرٍ شَجًا لِلنَّاظِرِ! وَ أُكلَه لِلْغَاصِبِ!

أَلَا وَ إنَّ الدَّعِىَّ ابْنَ الدَّعِىِّ قَدْ ركزَ بَينَ اثْنَتَينِ: بَينَ السِّلَّة وَ الذِّلَّة؛ وَ هَيهَاتَ مِنَّا الذِّلَّة.

يأْبَى اللَهُ ذَلِک لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ، وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهُرَتْ، وَ أُنُوفٌ حَمِية، وَ نُفُوسٌ أَبِية؛ مِنْ أَنْ نُؤْثِرَ طَاعَةَ اللِئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكرَامِ.

أَلَا وَ إنِّى زَاحِفٌ بِهَذِهِ الاسْرَة مَعَ قِلَّه الْعَدَدِ، وَ خَذْلَة النَّاصِرِ. ثُمَّ أَوْصَلَ كلَامَهُ بِأَبْيَاتِ فَرْوَة بْنِ مُسَيک الْمُرَادِىِّ:

ثُمَّ أَيمُ اللَهِ! لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كرَيثما يرْكبُ الْفَرَسُ، حَتَّى تَدُورَ بِكمْ دَوْرَ الرَّحَى! وَ تَقْلَقَ بِكمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِ! عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَىَّ أَبِى عَنْ جَدِّى؛ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكمْ وَ شُرَكآءَكمْ ثُمَّ لَا يكنْ أَمْرُكمْ عَلَيكمْ غُمَّة ثُمَّ اقْضُوا إِلَىَّ وَ لَا تُنظِرُونِ!

إِنِّى تَوكَلْتُ عَلَى اللَهِ رَبِّى وَ رَبِّكم مَّا مِن دَآبَّة إِلَّا هُوَ ءَاخِذٌ بِنَاصِيتِهَآ إِنَّ رَبِّى عَلَى صِرطٍ مُّسْتَقِيمٍ.

اللَهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَآءِ! وَ ابْعَثْ عَلَيهِمْ

سِنِينَ كسِنِى يوسُفَ! وَسَلِّطْ عَلَيهِمْ غُلَامَ ثَقِيفٍ، فَيسُومَهُمْ كأْسًا مُصَبَّرَة! فَإِنَّهُمْ كذَّبُونَا وَ خَذَلُونَا وَ أَنْتَ رَبُّنَا! عَلَيک تَوكلْنَا! وَ إِلَيک أَنَبْنَا! وَ إِلَيک الْمَصِيرُ![1]

«چون اصحاب عُمَر بن سعد بر مرکب‌های خود سوار شده و آماده جنگ با حضرت سید الشّهداء علیه السّلام شدند، حضرت، بُرَیرَ بن خُضَیر را برای موعظه لشکر بفرستاد.

بُریر هر چه آنان را پند و اندرز داد گوش ندادند، و هر چه آنها را متذکّر و متنبّه نمود از آن سودی

[1] این خطبه را در «لهوف» از ص ۸۵ تا ص ۸۸ آورده است. و در «نفس المهموم» ص ۱٤۹ و ۱۵۰، و در «مقتل مقرّم» از ص ۲٦۲ تا ص ۲٦٤، و در «مقتل خوارزمی» ج ۲، ص ٦ و ۷، و در «ملحقات إحقاق الحقّ» ج ۱۱، ص ٦۲٤ و ٦۲۵ آورده است؛ و در «ملحقات» از خوارزمی با همین عباراتی که نقل کردیم با مختصر اختلاف. و از علّامه ابن عساکر دمشقی در تاریخش (بنا بر آنچه در ص ۳۳۳ از منتخب آن وارد است) نیز با مختصر اختلافی در لفظ وارد است. در «کشف الغمّة» ص ۱۸۱، مختصری از آنرا آورده است. و در «تحف العقول» از ص ۲٤۰ تا ص ۲٤۲، تحت عنوان نامه حضرت به اهل کوفه ذکر کرده است. و شیخ طبرسی در «احتجاج» در ص ۲٤ و ۲۵، ج ۲ از طبع نجف، از مصعب بن عبد الله تا آخر اشعار تمثّل حضرت را آورده است.

نبردند.

در اینحال خود حضرت امام حسین علیه السّلام بر ناقه خود ـ و بعضی گفته‌اند بر اسب خود ـ سوار شد، و آنها را دعوت به سکوت نمود. و چون ساکت شدند، حمد خدا را بجای آورد، و ثنا بر او فرستاد، و به آنچه موجب عظمت مقام حضرت حقّ بود او را بستود، و درود بر محمّد و فرشتگان و انبیاء و رسولان الهی فرستاد؛ و در خطبه و گفتار بحدّ أتمّ و اکمل در رسانیدن مطلب اهتمام نمود.

و سپس فرمود: ای جماعت! زیان و هلاکت بر شما باد! و فقر و نکبت و اندوه نیز از آن شما باد؛ که ما را با شور و وَلَه به فریاد رسی خود خواندید! و ما چون با شتاب برای فریادرسی و دادخواهی شما آمدیم، همان شمشیری را که متعلّق به ما بوده، و در دست شما نهاده بودیم برهنه نموده و بر سر ما کشیدید! و همان آتشی را که برای دشمنان خود و دشمنان شما جرقّه آن را افروخته بودیم بر ما افروختید! و برای سرکوبی دوستان خود، با دشمنان خود همدست و هماهنگ شدید!

با اینکه آن دشمنان، عَدلی را در میان شما رواج

نداده و دادی را نگستردند؛ و نه امید خیری برای خود در آنها دارید.

بنابراین، بلیه‌ها و رسوائیها دامنگیرتان باد! چرا در آن وقتیکه شمشیرها در غلاف بود، و نفوس آرام، و رأی‌ها هنوز در قتال مستحکم نگردیده بود؛ ما را رها ننمودید؟! بلکه مانند سیل ملخ بسوی فتنه گسیل شدید! و مانند پروانه در فتنه به هم ریختید!

پس هلاکت و نابودی باد بر شما ای بنده‌های امّت ها! و ای افراد کنار زده شده و دور شده از حزب‌ها و جمعیت ها! و ای پس زنندگان کتاب خدا! و ای تحریف کنندگان کلمات پروردگار! و ای طائفه گناه آفرین! و ای آب و دَمِ دهان شیطان! و ای خاموش کنندگان سنّت‌های الهیه!

آیا شما این جماعت را یار و یاوری می‌نمائید و ما را مخذول و تنها و منکوب می‌گذارید؟!

آری! سوگند به خدا که این مکر و حیله در شما بی سابقه و تاریخچه نیست! و بر این مکر، اصول و ریشه‌های شما پیوسته و آمیخته شده است! و شاخه‌های شما بر آن پرورش یافته و نیرو گرفته

است! پس شما پلیدترین ثمره این درختید، که در کام صاحبش که ناظر آنست چون خار و استخوان گلوگیر می‌گردید! و در کام شخص غاصب و متعدّی لقمه گوارا می‌باشید!

آگاه باشید که این مرد بی پدر: زنازاده و پسر زنازاده (عُبید الله بن زیاد) مرا بین دو چیز ثابت و میخکوب نموده است: یا با شمشیر جنگ کردن و شربت شهادت نوشیدن، و یا تن به ذلّت و خواری دادن؛ وهَیهَاتَ مِنَّا الذِّلَّة، چقدر ذلّت از ما دور است!

خداوند بر ما زبونی و ذِلّت را نمی‌پسندد، و رسول خدا و مؤمنین نمی‌پسندند، و دامن‌های پاک و پاکیزه‌ای که ما را در خود پرورش داده‌اند، و سرهای پر حمیت، و نفس‌های استواریکه ابداً زیر بار ظلم و تعدّی نمی‌روند، بر ما نمی‌پسندند که اطاعت فرومایگان و زشت سیرتان را بر قتلگاه کریمان و شرافتمندان ترجیح دهیم!

آگاه باشید که من با همین جماعت اندکی که با من هستند، با وجود کمی تعداد و نبودن مُعین و یاور آماده جنگ هستم!

و در این حال حضرت خطبه خود را به ابیات فَرْوة بْن مُسَیک مُرادی اتّصال داده و به چند بیت از آن بدین منوال تمثّل نمود:

۱ ـ اگر ما غلبه کنیم و پیروزمندانه دشمن را به هزیمت دهیم، این کارِ تازه ما نیست؛ از قدیم الایام دأب و دَیدَن ما چنین بوده است. و اگر مغلوب گردیم، پس هیچگاه مغلوب شده نیستیم (به علّت آنکه نیت ما و اراده ما بر صلاح و تقوی بوده، و این معنی شکست پذیر نیست)

۲ ـ عادت و طبیعت ما ترس از مرگ نیست (و بدین جهت نیز به جنگ نیامده‌ایم که جان خود را دوست داریم، بلکه چون نمی‌خواهیم دشمن ناپاک بر ما سیطره جوید، برای این منظور آماده نبرد شده‌ایم؛ چون محال است که تا ما زنده‌ایم او بتواند بر ما چیره گردد) ولیکن دولت و حکومت او تنها و تنها پیوسته به مرگ ماست.

۳ ـ اگر مرگ سینه خود را از روی یک دسته از مردم بردارد، بدون شکّ روی یک دسته دیگر از مردم می‌خوابد؛ و ابداً انسان را از مرگ گریزی و

گزیری نیست.

٤ ـ همین مرگ، اشراف و بزرگان قوم ما را نابود کرد؛ همچنانکه اقوام و طوائف پیشین را نابود کرد.

٥ ـ اگر پادشاهان و مقتدران عالم در این جهان جاودانه زیست می‌نمودند، ما هم می‌توانستیم مخلّد بمانیم،؛ و اگر بزرگان می‌ماندند ما نیز باقی بودیم؛ ولی بقاء و خلودی نیست.

٦ ـ پس به شماتت کنندگان ما بگوئید: هان بیدار شوید و به هوش آئید! که بزودی آنان نیز مانند ما به مرگ و نیستی می‌رسند!

و پس از این تمثل، حضرت به خطبه خود بدین طریق ادامه دادند که:

و سوگند بخدا که پس از واقعه شهادتِ من، بدانچه دل بسته‌اید نمی‌رسید! و درنگ نمی‌کنید در این جهان مگر به قدر سواری یک اسب؛ که ناگاه روزگار، همچون سنگ آسیا به دور شما بگردد و چون محور آسیا در شما گیر کند و شما را به قلق و تشویش و اضطراب اندازد!

این عهدی است که پدر من با من، از جدّ من

نموده است. حال رأی خود و همدستان خود را روی هم گرد آورید! و مجتمعاً فکر کنید و تصمیم

بگیرید که امر شما بر شما پوشیده نماند! و به کردار خود پشیمان نشده و دچار غم و اندوه و حسرت نگردید!

آنگاه پس از این تفکّر بدون شتاب زدگی، بر من حمله ور شده و بدونِ هیچ مُهلتی کار مرا تمام کنید!

من توکّل بر خداوند نمودم، که پروردگار من و پروردگار شماست. هیچ جنبده‌ای در روی زمین نجنبد مگر آنکه تقدیراتش به دست قدرت اوست؛ و حقّاً پروردگار من در راه راست و طریق صواب است.

بار پروردگارا! قطرات باران آسمان را بر این قوم فرو بند! و قحط و گرسنگی را بر آنان، چون قحط زمان یوسف مقدّر فرما! و جوان ثقفی را بر آنان بگمار تا آنان را از کاسه تلخ زهرآگین بچشاند! چون آنان ما را تکذیب کرده و به دروغ نسبت دادند، و ما را مخذول و منکوب نمودند!

تو هستی پروردگار ما! توکّل بر تو نموده‌ایم! و بسوی تو انابه و بازگشت داریم! و به سوی تو

است تمام بازگشت‌ها».

اشعار رجزیه حضرت سید الشهداء در روز عاشورا و ذکر فضائل خود

در کتاب «کشف الغمّة» از کتاب «الفتوح» وارد است که چون لشکریان ابن زیاد آن حضرت را در پرّه گرفتند و از آب منع کردند و از اصحاب آن حضرت همه را کشتند، تیری به سوی طفل صغیر آن حضرت آمد و او را بکشت.

حضرت او را به خونهایش آلوده کرد، و با شمشیر حفیره‌ای حفر و او را در آن مدفون ساخت، و سپس در مقابل لشکر ایستاده و حمله می‌آورد، و این رَجَز را می‌خواند:

قَتَلُوا قِدْماً

بَینَ الْجَحْفَلَین ۱۷

«۱ـ این جماعت خیانت کردند و کافر شدند. و از زمان پیشین، از ثواب خداوند که پروردگار جنّ و انس است اعراض کرده و روی گردانیده‌اند.

۲ـ این گروه، علیّ بن ابی طالب را کشتند. و پسر او حسن را نیز که از ناحیه پدر و مادر، بزرگوار و کریم بود کشتند.

۳ ـ از روی حِقد و کینه‌ای که در دل داشتند، گفته‌اند: جمع شوید تا همگی اینک بر حسین یورش بریم.

٤ ـ ای قوم به فریاد رسید! داد از دستِ مردم رَذل و پستی که جماعت‌ها را برای جنگ با اهل حَرَمین (مکّه و مدینه) برانگیخته‌اند.

۵ ـ و سپس همه به راه افتادند و به خاطر خشنودی دو نفر مُلحد و زندیق (یزید و عبید الله بن زیاد) برای استیصال و به هلاکت رسانیدن من، یکدیگر را سفارش می‌کردند.

٦ ـ در ریختن خون من، به جهت رضای خاطر عبید الله بن زیاد که زاده دو نفر کافر است، از خداوند نترسیدند.

۷ ـ و ابن سعد، از روی قهر و غلبه، با لشکری انبوه چون دانه‌های باران شدید، بر من ریخت و مرا هدف تیرباران خود نمود.

۸ ـ این کینه‌توزی و سلطه جوئی آنان، نه از جهت جُرم و جنایتی است که از من سر زده است؛ بلکه تنها بجهت افتخار من به نور و ضیاء دو ستاره

فروزانست:

۹ ـ یکی از آنها علیّ بن أبی‌طالب که بهترین افراد روی زمین بعد از پیغمبر است، و دیگری رسول خدا که هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر قُرَشی است.

۱۰ ـ انتخاب شده و پسندیده خدا از میان همه مردمان، پدر من است، و پس از آن مادرم؛ پس من فرزند دو پسندیده‌ترین و برگزیده‌ترین مردم هستم!

۱۱ ـ من نقره‌ای هستم که از طلا به دست آمده است، و بنابراین من نقره بوده و فرزند دو طلا می‌باشم.

۱۲ ـ در میان تمامی مخلوقات، کیست که جدّی مانند جدّ من داشته باشد؟ و یا مربّی و معلّمی مانند پدر من علیّ؟ پس من فرزند دو ماه تابناکم.

۱۳ ـ فاطمه زهراء مادر من است. و پدر من کوبنده و شکننده کفر است در روز جنگ بدر و غزوه حُنین.

۱٤ ـ و از برای پدر من در واقعه احد داستانی است که به واسطه پراکنده کردن لشکر اشرار و کفّار، موجبات شفای غصّه و اندوه دل اهل ایمان را فراهم

ساخت.

۱۵ ـ و موقعیت و داستان دیگر او در غزوه أحزاب و واقعه فتح مکّه است که در آن شدائدی که مرگ بر مسلمانان و اهل دو قبله می‌بارید؛ با قدم راستین او در جنگ، مرگ و شکست در هم پیچید و ظفر برای مسلمین شد.

۱٦ ـ این کارها را پدرم در راه خدا و فی سبیل الله انجام می‌داد؛ و حالا ببینید این امّت بدسرشت و بدکردار، با دو عترت پاک چه کردند!

۱۷ ـ یکی عترت پیامبر نیکوی نیکوکردار محمّد مصطفی، و دیگر عترت علیّ بن أبی طالب که در هنگام جنگ میان دو لشکر که چهره‌ها زرد می‌شد؛ پیوسته چهره‌اش چون گل سرخ می‌درخشید.»

عبد الله بن عمّار بن یغوث می‌گوید: من هیچ مغلوبی که مورد تهاجم افراد بسیاری قرار گرفته باشد، و تمام اولاد او و اهل بیت او و اصحاب او کشته شده باشند ندیده‌ام، که قلبش محکمتر و دلش مطمئن‌تر و گامش استوارتر بوده باشد از حسین بن علیّ. در اینحال که به لشکر دشمن حمله می‌نمود

تمام رجال و سپاهیان از

مقابلش می‌گریختند و یک نفر باقی نمی‌ماند.[1]

عمر بن سعد به جماعت لشکر فریاد زد: این فرزند أنْزَع بَطین (علیّ بن أبی طالب) است! این فرزند کشنده عرب است! او را در پرّه گیرید، و از هر جانب به او حمله ور شوید!

سخنان حضرت با لشکریان در لحظات آخر

چهار هزار نفر تیرانداز او را احاطه کردند![2] و بین او و بین خیام حَرَمش جدائی انداختند. حضرت سید الشّهداء علیه السّلام فریاد زدند:

یا شِیعَةَ ءَالِ أَبِی سُفْیانَ! إنْ لَمْ یکنْ لَکمْ دِینٌ وَ کنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ، فَکونُوا أَحْرَارًا فِی دُنْیاکمْ! وَ ارْجِعُوا إلَی أَحْسَابِکمْ إنْ کنْتُمْ عُرُبًا کمَا تَزْعُمُونَ!

«ای شیعیان و پیروان آل أبی سفیان! اگر برای شما دینی نیست، و رویه شما اینست که از معاد نیز نمی‌ترسید؛ پس در زندگانی دنیای خود از آزادگان باشید! و اگر همچنانکه می‌پندارید، از طائفه عرب

---

[1] «مقتل مقرّم» ص ۳۲۰، از «تاریخ طبری» ج ٦، ص ۲۵۹؛ و «لهوف» ص ۱۰۵

[2] «مقتل مقرّم» ص ۳۲۰، از «مناقب» ابن شهرآشوب ج ۲، ص ۲۲۳

هستید، به حَسَب‌های خود برگردید (و از اعمال

ناجوانمردانه احتراز کنید).»

شمر، حضرت را صدا زد که: چه می‌گوئی ای پسر فاطمه؟!

حضرت فرمود: من با شما در جنگ هستم! بر زنها مؤاخذه‌ای نیست؛ و تا وقتیکه زنده‌ام، این لشکریان یاغی و متعدّی خود را از دستبرد به حرم من بازدارید!

«فرمود: حَرَم مرا رها کنید و سراغ من بشخصه بیائید! و اینک زمان شهادت من نزدیک شده و آثار و علائم آن پدیدار گشته است».

شمر گفت: این درخواست را می‌پذیریم! و آن جماعت همگی بطرف خود حضرت روی آوردند و جنگ شدّت یافت و عطش بر آن حضرت بسیار شدید شد.[1]

و برای بار دوّم از برای وداع به خیمه آمد، و با اهل حرم وداع نمود، و سپس به مرکز مبارزه

---

[1] «لهوف» ص ۱۰۵ و ۱۰۶؛ و «مقتل خوارزمی» ج ۲، ص ۳۳؛ و «مقتل مقرّم» ص ۳۲۰ و ۳۲۱، از «لهوف»

بازگشت؛ و بسیار

می گفت:

لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّة إلَّا بِاللَهِ.[1]

«هیچ حرکت و تحوّلی نیست؛ و هیچ قوّه و قدرتی نیست مگر به خداوند عزّ اسمه.»

و أبو الحُتوف جُعْفی، تیری به پیشانی مبارکش زد. آن تیر را بیرون کشید، و خون بر چهره‌اش جاری شد؛ و گفت:

اللَهُمَّ إنَّک تَرَی مَا أَنَا فِیهِ مِنْ عِبَادِک هَؤُلآءِ الْعُصَاة! اللَهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا! وَ اقْتُلْهُمْ بَدَدًا! وَ لَا تَذَرْ عَلَی الأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا! وَ لَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا!

«بار پروردگارا! بر این حالِ من که از ناحیه این بندگان نافرمان تو می‌گذرد واقف هستی!

بار پروردگارا! یکایک آنان را بشمار! و آنان را متفرّقاً و متشتّتاً هلاک گردان! و یک تن از آنان را روی زمین باقی مگذار! و ابداً آنها را نیامرز!»

و با صوت بلند فریاد زد:

یا أُمَّة السَّوْءِ! بِئْسَمَا خَلَّفْتُمْ مُحَمَّدًا فِی عِتْرَتِهِ!

---

[1] «لهوف» ص ۱۰۵؛ و «مقتل مقرّم» ص ۳۲٤

أَما إِنَّکمْ لَا تَقْتُلُونَ رَجُلًا بَعْدِی فَتَهَابُونَ قَتْلَهُ، بَلْ یهُونُ عَلَیکمْ ذَلِک عِنْدَ قَتْلِکمْ إِیایَ! وَ أَیمُ اللَهِ لَارْجُو أَنْ یکرِمَنِیَ اللَهُ بِالشَّهَادَةِ، ثُمَّ ینْتَقِمَ لِی مِنْکمْ مِنْ حَیثُ لَا تَشْعُرُونَ!

«ای امّت بدسرشت و بدکردار! با محمّد در عترتش به بدی رفتار کردید!

آگاه باشید که شما بعد از من کسی را نخواهید کشت که از کشتنش نگران باشید و به هراس آئید، بلکه تمام کشتن‌ها برای شما سهل و آسان می‌نماید!

و سوگند به خدا که من از خدای خودم امید دارم که مرا به شرف شهادت برساند، و از شما انتقام مرا بگیرد از جائی که خود نمی‌دانید!»

حَصین گفت: ای پسر فاطمه! به چه چیز خداوند انتقام تو را از ما می‌گیرد؟

حضرت فرمودند: بَأس و شدّت را در میان شما می‌افکند، تا آنکه خون‌های خود را می‌ریزید؛ و سپس چون موجهای دریا عذاب را بر شما خواهد ریخت![1]

---

[1] «مقتل مقرّم» از «مقتل العوالم» و از «نفس المهموم» و از «مقتل خوارزمی»

مناجات حضرت با خداوند در لحظات آخر و حالات حضرت در هنگام شهادت

در این حال، از کثرت زخمها و جراحات وارده، ضعف بر آن حضرت آنقدر شدید بود که ایستاد تا بیارامد؛ که مردی سنگ بر پیشانیش زد و خون بر صورتش جاری شد. و با لباس خود خواست تا خون را از دو چشمش پاک کند که مرد دیگری به تیر سه شعبه قلب مبارکش را هدف ساخت.

پسر رسول خدا، به خدا عرض کرد:

بِسْمِ اللَهِ وَ بِاللَهِ وَ عَلَى مِلَّة رَسُولِ اللَهِ. وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَآءِ وَ قَالَ: إِلَهِى! إِنَّک تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يقْتُلُونَ رَجُلًا لَيسَ عَلَى وَجْهِ الارْضِ ابْنُ نَبىٍّ غَيرُهُ!

«به نام خدا، و به خود خدا، و بر ملّت و آئین رسول خدا (این شهادت روزی من می‌گردد). و سرش را به طرف آسمان بلند نموده و گفت: خدای من! تو می‌دانی که این قوم می‌کشند مردی را که در روی زمین پسر پیغمبری جز او نیست!»

دست برد و تیر را از پشت خود خارج کرد؛

و خون مانند ناودان فَوَران می‌کرد.[1]

حضرت دست خود را زیر آن خون گرفت، و چون پُر شد به آسمان پاشید و گفت: این حادثه که بر من نازل شده است چون در مقابل دیدگان خداست، بسیار سهل و ناچیز است. و یک قطره از آن خون بر زمین نریخت.

و برای بار دوّم دست خود را زیر خون گرفت؛ و چون پُر شد، با آن سر و صورت و محاسن شریف را متلطّخ و خون آلوده نموده و گفت: با همین حال باقی خواهم بود تا خدا و جدّم رسول خدا را دیدار کنم.[2]

و آنقدر خون از بدن مبارکش رفته بود که قدرت و رَمقی در تن نمانده بود. نشست بر روی زمین و با مشقّت سر خود را بلند نگاه می‌داشت، که در این حال مالک بن بُسْر آمده و او را دشنام داد و با شمشیر بر سر آن حضرت زد.

و بُرْنُس (یعنی کلاه بلندی که بر سر آن

---

[1] «مقتل مقرّم» از «نفس المهموم» و از «مقتل خوارزمی» و از «لهوف» ص ۱۰۶ و ۱۰۷

[2] «مقتل مقرّم» از «مقتل خوارزمی» و از «لهوف»

حضرت بود) پر از خون شد. حضرت برنس را انداخت و روی قَلَنْسُوَه که کلاه عادی بود عِمامه بست.[1] و بعضی گفته‌اند: دستمالی بست. که زُرعة بن شَریک بر کتف چپ آن حضرت ضربتی

وارد ساخت. و حصین بر حلقوم آن حضرت تیری زد.[2] و دیگری بر گردن مبارک ضربه‌ای وارد ساخت. و سِنانِ بن أَنَس با نیزه در تَرقُوه‌اش زد، و پس از آن بر سینه آن حضرت زد. و سپس در گلوی آن حضرت تیری فرو برد؛[3] و صالح ابن وَهب در پهلویش تیری وارد کرد.[4]

هِلال بن نافع می‌گوید: من در نزدیکی حسین ایستاده بودم که او جان می‌داد؛ سوگند به خدا که من در تمام مدّت عمرم، هیچ کشته‌ای ندیدم که تمام پیکرش بخون خود آلوده باشد و چون حسین صورتش نیکو و چهره‌اش نورانی باشد. به خدا سوگند لَمَعات نور چهره او مرا از تفکّر در کشتن او

---

[1] «لهوف» ص ۱۰۷، و «مقتل مقرّم» ص ۳۲٦، از «کامل» ابن أثیر، ج ٤، ص ۳۱، و از «مقتل خوارزمی» ج ۲، ص ۳۵

[2] «مقتل مقرّم» از «الإتحاف بحبّ الأشراف» ص ۱٦

[3] «مقتل مقرّم» از «لهوف»

[4] «لهوف» ص ۱۱۰؛ و «مقتل مقرّم» ص ۳۲۹، از «لهوف»

باز می‌داشت![1]

و در آن حالت‌های سخت و شدّت، چشمان خود را به آسمان بلند نموده، و در دعا به درگاه حضرت ربّ ذو الجلال عرض می‌کرد:

صَبْرًا عَلَى قَضَآئِک يا رَبِّ! لَا إلَهَ سِوَاک، يا غِيَاثَ

[1] «مقتل مقرّم» ص ۳۲۹ و ۳۳۰، از ابن نما، ص ۳۹؛ و «المجالس السّنيّة» مجلس ٦٩

الْمُسْتَغِيثِينَ![1]

«شکیبا هستم بر تقدیرات و بر فرمان جاری تو ای پروردگار من! معبودی جز تو نیست، ای پناه پناه آورندگان!»

از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت است که اسب آن حضرت با صدای بلند شیهه می‌کشید،[2] و پیشانی خود را به خون حضرت آلوده می‌نمود؛ و می‌بوئید؛ و می‌گفت:

الظَّلِيمَة! الظَّلِيمَة! مِنْ أُمَّة قَتَلَتِ ابْنَ بِنْتِ نَبِيهَا.[3]

«فریاد رس! فریاد رس! از امّتی که پسر دختر پیغمبر خود را کشتند.» و متوجّه خیام حَرَم شد.

امّ کلثوم ندا در داد:

وَا مُحَمَّدَاهْ، وَا أَبَتَاهْ، وَا عَلِياهْ، وَا جَعْفَرَاهْ، وَا حَمْزَتَاهْ![4]

این حسین است که در بیابان خشک کربلا بر روی زمین افتاده است.

---

[1] «مقتل مقرّم» ص ۳۳۱، از «أسرار الشّهادة» ص ٤٢٣

[2] «مقتل مقرّم» ص ۳۳۲، از «تظلّم الزّهرآء» ص ۱۲۹، و از «بحار» ج ۱۰، و ص ۲۰۵

[3] همان مصدر، از «مقتل خوارزمی» ج ۲، ص ۳۷

[4] همان مصدر، از «بحار» ج ۱۰، ص ۲۰٦؛ و «مقتل خوارزمی» ج ۲، ص ۳۷

زینب ندا در داد:

وَا أخَاهْ، وَا سَیدَاهْ، وَا أَهْلَ بَیتَاهْ! لَیتَ السَّمَآءَ أَطْبَقَتْ عَلی الأَرْضِ، و لَیتَ الْجِبَالَ تَدکدکتْ عَلَی السَّهْلِ.[1]

«ای کاش آسمان بر زمین می‌چسبید، و ای کاش کوه‌ها خُرد می‌شد و بیابانها را پر می‌کرد.»

و به نزد برادرش آمد، و دید که عمر بن سعد با جمعی از یارانش به حضرت نزدیک شده‌اند؛ و برادرش حسین در حال جان دادن است.

فَصَاحَتْ: ای عُمَرُ! أَ یقْتَلُ أَبُو عَبْدِ اللَهِ وَ أَنْتَ تنظرُ إلیهِ؟

«فریاد برداشت: ای عمر بن سعد! آیا أبا عبد الله را می‌کشند و تو به او نگاه می‌کنی؟»

عمر صورت خود را برگردانید و اشکهایش بر روی

---

[1] «لهوف» ص ۱۱۰؛ و «مقتل مقرّم» ص ۳۳۲، از «لهوف»

ریشش جاری بود.[1]

زینب فریاد برداشت: وَیحَکمْ! أَمَا فِیکمْ مُسْلِمٌ؟!

«ای وای بر شما! آیا در بین شما یک نفر مسلمان نیست؟!»

هیچکس جواب او را نداد[2] عمر بن سعد فریاد زد: پیاده شوید و حسین را راحت کنید!

شمر مبادرت کرد، و با پایش به آن حضرت زد، و روی سینه‌اش نشست. و با شمشیر دوازده ضربه بر آن حضرت زد.[3] و محاسن مقدّسش را گرفت، و سر مقدّسش را جدا کرد.

اشعار مرحوم نیر تبریزی

چقدر مرحوم حجّت الاسلام نَیرِ تبریزی وضع و کیفیت موجودات را هر یک به نوبه خود و در سعه و استعداد خود، در وقت شهادت حضرت، خوب مجسّم نموده است؛ آنجا که گوید:

---

[1] «مقتل مقرّم» ص ۳۳۳، از «کامل» ابن أثیر ج ٤، ص ۳۲

[2] «مقتل مقرّم» ص ۳۳۳، از «إرشاد» مفید

[3] همان مصدر، از «مقتل العوالم» ص ۱۰۰، و از «مقتل خوارزمی» ج ۲، ص ۷۳

اشعار مرحوم آیه الله شعرانی

و چقدر عالی و پر معنی آیة الله شَعرانی (ره) حقیقت شهادت آن سرور را در «دَمعُ السُّجوم» حکایت نموده است:

لِلَّهِ الحَمدُ و لَهُ المِنَّة که مدّت تدوین این رساله که به یك هفته انجامید، و در ایام عزاداری آن حضرت یعنی در دهه عاشورای سنه یکهزار و چهارصد و دو

هجریه قمریه تحریر یافت؛ در دو ساعت و ربع از شب گذشته لیله تاسوعای حسینی خاتمه یافت. بِمَنِّهِ و کرَمِهِ؛ إنَّهُ أرْحَمُ الرَّاحِمین. رَبَّنا احْشُرْنا مَعَ الْحُسَینِ وَ الْمُسْتَشْهَدینَ بَینَ یدَیهِ؛ رَبَّنا وَ تَقَبَّلِ الدُّعآءَ.

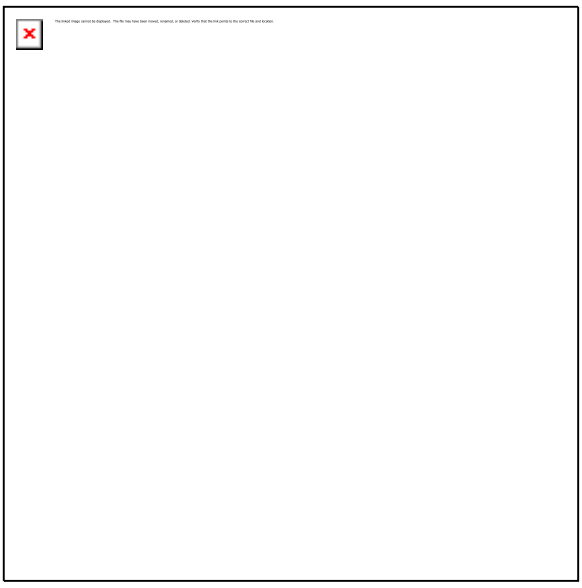
کَتَبَهُ بِیمْناهُ الدَّاثِرَةِ، الْعاشِقُ الْمِسْکِینُ، وَ الْفَانِی الْمُسْتَکِینُ،

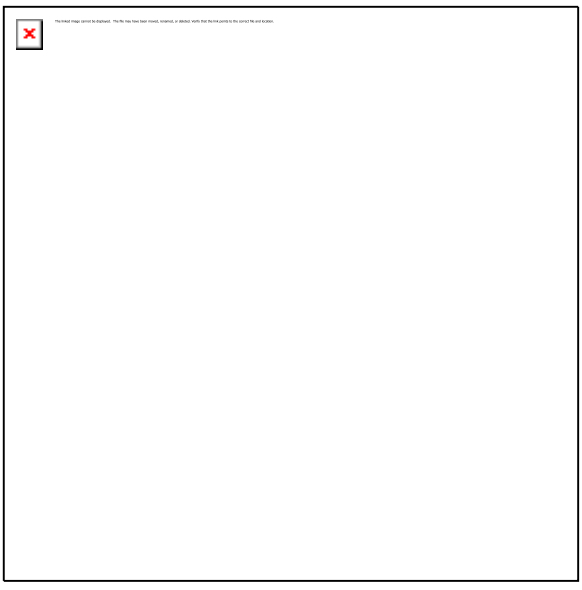
سید محمّد حسین الحسینیّ الطّهرانیّ؛

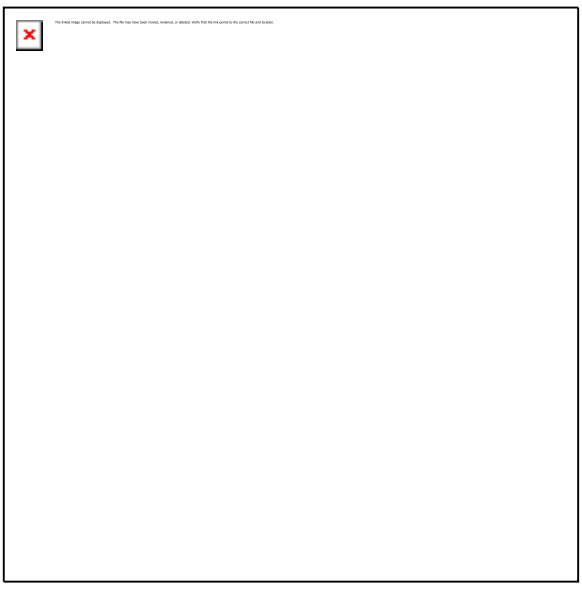
در بلده طیبه مشهد مقدّس رَضَویّ

عَلَی مُقَدِّسِها ءَالافُ التَّحیة وَ الإکْرامِ

بِجاهِ مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الْبَرَرَة الْکِرَام.


The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.


The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.


The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.